

天
地
人
和



ساو اندیشه

ساو اندیشه عنوانی است ترکیبی متشکل از دو زبان ترکی آذربایجانی و فارسی؛ واژه ساو از نام محلی کوه سبلان در استان اردبیل (ساوالان) گرفته شده که در معنای لغوی به معنای صدا و وحی می‌باشد که با ترکیب واژه اندیشه به معنای کلی ندای اندیشه می‌باشد. (ساوالان: گیرنده‌ی صدا و وحی) هدف از انتخاب این عنوان این بود اولاً نامی مرتبط با فلسفه باشد دوماً هم نامی باشد که بلافاصله بعد از شنیده شدن این تصور را تداعی کند که این نام و نشریه متعلق به دیار سبلان هست؛ و علت اینکه خواسته شد تا نام نشریه برگرفته از نام سبلان سومین قله‌ی بلند ایران پس از دماوند (با توجه به اینکه در میان ترک‌زبانان محلی ساوالان خوانده می‌شود) باشد به این دلیل هست که برخی کوه سبلان را محل بعثت پیامبر ایران (زرتشت) می‌دانند. نمونه‌ای از آن در کتاب چنین گفت زرتشت، اثر نیچه، مشاهده می‌شود که به پایین آمدن زرتشت از کوه سبلان اشاره کرده است. و از این نظر مکانی مقدس و مورد احترام است که حتی در میان بومیان و عشایر منطقه به نام آن قسم یاد می‌شود. به عنوان مثال با توجه به اینکه واژه ساو چگونه معنا شود ساوالان می‌تواند میدان وحی، وحی گیرنده معنی شود، که با توجه به دیگر ترکیبات واژه ساو در ترکی مثل ساوجی به معنای پیامبر و عقاید عشایر و بومیان منطقه، معنای «میدان وحی» برای ساوالان منطقی به نظر می‌رسد. همچنین اصطلاح «سولطان ساوالان» که در بین بومیان منطقه در هنگام قسم به این کوه به کار می‌رود موید بار مذهبی آن است. برخی نیز بر این عقیده‌اند که میان ساو و سو ابتدای واژه‌ی سوشیانس رابطه‌ی معناداری وجود دارد.



اندیشه

فصلنامه علمی-دانشجویی

صاحب امتیاز:

انجمن علمی فلسفه دانشگاه محقق اردبیلی

مدیرمسئول:

رضا آزر

سرمدبیر:

شیرین محرمی

ناظر علمی:

دکتر اکرم عسکرزاده

هیئت تحریریه:

زینب ارشادی، سماء اسفندیاری، ساناز طاعتی

صبا عباس زاده، عارفه فردمنش، زینب کرامتی

یگانه محمدی فر، یگانه ملکی، زهرا یزدان دوست

گرافیک و صفحه آرایی:

فرهاد ماجد / ۰۹۱۴۵۹۷۲۷۶۶



فهرست مطالب

سخن سردبیر / ۴

معرفی انجمن علمی فلسفه / ۵

آغاز شکل گیری فلسفه / ۸

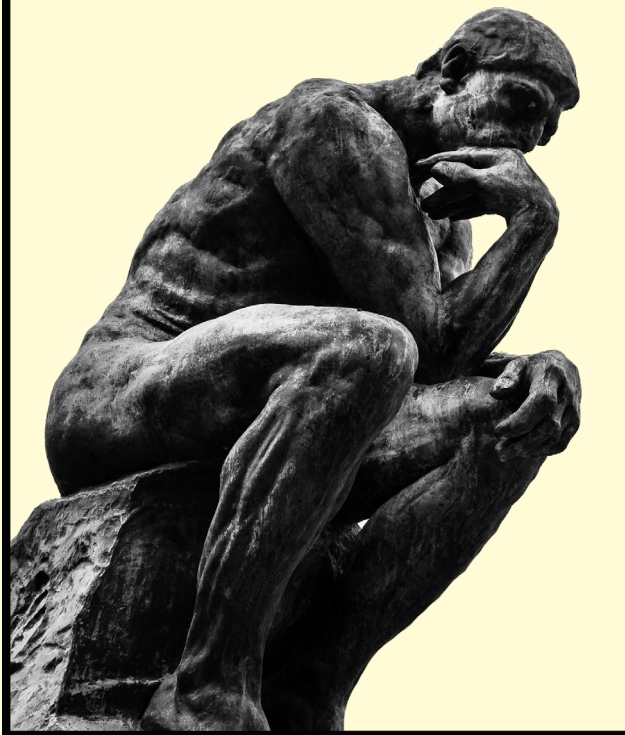
هنر از منظر افلاطون و ارسطو / ۱۰

امانوئل کانت / ۱۲

مردان اندیشه / ۱۴

تحقیق و پژوهش / ۲۲

حکما و عرفای اردبیل / ۲۳



سخن سر دپیر

با سپاس و ثنای بی حد بر آستان صفات بی همتای احدیت و با استعانت از درگاه بی کرانش و بایاری و تلاش جمعی از دانشجویان، نشریه علمی ساو اندیشه در اسفندماه ۱۳۹۶ تدوین و آغاز به فعالیت کرد.

در این راه با نظر به وجود نشریات مختلف و متنوع در دانشگاه و اینکه در عصر ارتباطات دسترسی به اطلاعات در دنیای مجازی به سرعت غیرقابل باوری رسیده است، آنچه باعث شد علیرغم همه‌ی چالش‌های پیش‌رو انتشار نشریه در اولویت قرار بگیرد این است که فرصت و محلی برای آمادگی دانشجویان رشته فلسفه فراهم شود تا در آن به نقد و بررسی آرا و عقیده‌های موجود بپردازند تا حضورشان در عرصه‌های علمی و پژوهشی محسوس شود. «ساو اندیشه» در نظر دارد دارای نقشی بی‌بدیل در جهت‌دهی مثبت به تحولات فکری دانشجویان و سایر افراد با تکیه بر اطلاعات به روز و همه‌جانبه، از نیازها و انتظارات مخاطبان خویش باشد تا به اهداف زیر جامه عمل بپوشاند: ارتقا و توسعه‌ی تفکر فلسفی در دانشگاه و جهت‌دهی ذهنی به دانشجویان

- آشنایی هر چه بیشتر دانشجویان فلسفه و غیر با جنبه‌های مختلف علم فلسفه
- انتقال و تبادل تجربیات و دستاوردهای رشته فلسفه
- انتشار نتایج تحقیقات و پژوهش‌های دانشجویی درباره موضوعات فلسفی
- و ...

امید است فصلنامه علمی-دانشجویی ساو اندیشه بتواند پاسخگوی نیازها و انتظارات و سوالات علمی دانشجویان باشد و رضایت خاطر مخاطبین عزیز را فراهم نماید.



معرفی انجمن علمی فلسفه دانشگاه محقق اردبیلی

اعضای اولین دوره شورای مرکزی انجمن علمی فلسفه

ردیف	نام و نام خانوادگی	سمت
۱	رضا آزر	دبیر
۲	ساناز طاعتی	نائب دبیر
۳	یگانه ملکی	عضو اصلی
۴	شیرین محرمی	عضو اصلی
۵	زینب کرامتی	عضو اصلی
۶	صبا عباس زاده	عضو علی‌البدل
۷	سماء اسفندیاری	عضو علی‌البدل

انجمن علمی فلسفه با تلاش گروه و به همت دانشجویان رشته‌ی فلسفه در شهریورماه سال ۹۶ با استاد مشاوره خانم دکتر عسکرزاده و اعضای ذیل تشکیل و آغاز به فعالیت نمود.

اعضای فعال انجمن علمی فلسفه

ردیف	نام و نام خانوادگی	ردیف	نام و نام خانوادگی
۱	مهرداد صحرایی	۵	زهرا یزدان دوست
۲	میلاد قلیزاده	۶	یگانه محمدی فر
۳	رضا صدیق	۷	عارفه فردمنش
۴	زینب ارشادی	۸	رقیه بابانژاد

برنامه‌های اجرا شده تا بهمن ۹۶

ردیف	عنوان	سخنران	سطح	تاریخ
۱	سلسله جلسات محاوره‌خوانی افلاطون	خانم دکتر سلطانی	دانشگاهی	آبان و آذرماه (۴ جلسه)
۲	کارگاه آموزش تکنیک‌های word	آقای دکتر بابایی	دانشگاهی	آبان‌ماه
۳	کارگاه عشق از منظر افلاطون	خانم دکتر سلطانی	دانشگاهی	آبان‌ماه
۴	همایش روز جهانی فلسفه	پروفسور اعوانی	استانی	آبان‌ماه
۵	کارگاه معرفت‌شناسی و معرفت‌شناسی دینی ۱	خانم دکتر عسکرزاده	دانشگاهی	آذرماه

برنامه‌های مصوب از بهمن‌ماه تا پایان دوره اول

کارگاه علمی آشنایی با تفکر پست مدرن	کارگاه علمی روش‌های پژوهش در فلسفه	چاپ فصلنامه فلسفه
کارگاه علمی فلسفه کودکان	کارگاه علمی جریان‌شناسی در فلسفه	مسابقه‌ی مقاله‌نویسی
کارگاه علمی فلسفه طبیعت	سلسله جلسات محاوره‌خوانی افلاطون	روز جهانی فلسفه سال ۹۷
کارگاه علمی معرفت‌شناسی ۲	طرح پژوهشی کلیپ مکتب آذربایجان	برگزاری برنامه مشارکتی با اتحادیه فلسفه ایران
کارگاه آموزش مقاله‌نویسی	طرح مشارکتی ماهانه علمی تفریحی صبح‌های اندیشه‌ورزی	دعوت از یکی از اندیشمندان خارجی

گزارش مختصری از کارگاه‌های برگزار شده انجمن علمی فلسفه

سلسه جلسات محاوره‌خوانی:

در این برنامه که با هدف افزایش روحیه تحلیل و انتقاد و فهم متون مهم برگزار می‌شود؛ هر جلسه یکی از دانشجویان محاوره‌ی جمهوری افلاطون که یکی از مشهورترین و تاثیرگذارترین متون کلاسیک فلسفه سیاسی در غرب به شمار می‌آید را قرائت می‌کند و در مورد قسمت‌های قرائت شده بین دانشجویان شرکت‌کننده بحث و تبادل نظر صورت می‌گیرد و هر دانشجو برداشت خود را نسبت به قسمت‌های قرائت شده بیان می‌کند. این نشست‌ها از طرفی باعث آشنایی هر چه بیشتر دانشجویان با شیوه نگارش متون فلسفی شده و هم به نوعی تبلیغ در راستای مطالعه و کتابخوانی و تقویت فن بیان دانشجویان می‌باشد.

کارگاه آموزش تکنیک‌های Microsoft WORD:

این کارگاه با استقبال زیاد دانشجویان از تمامی مقاطع روبرو شد و موضوعات زیر بررسی شدند:

الف) پایان نامه نویسی و تکنیک‌های آن:

۱. نحوه تنظیم کاغذ پایان نامه و عناوین مربوط به آن
۲. نحوه تنظیم قالب خام پایان‌نامه و عناوین مربوط به آن
۳. نحوه تنظیم عنوان روی جلد پایان نامه
۴. نحوه تنظیم فهرست اجمالی و تفصیلی و فهرست جداول و نمودارها
۵. مقدمه و روش تحقیق
۶. نحوه نگارش فهرست‌های مختلف پایان نامه
۷. نحوه نگارش فهرست منابع و شیوه معرفی
۸. نحوه تنظیم کتاب نامه
۹. شیوه ارائه و ارائه نامه

ب) شیوه نوشتن مقاله شامل:

۱. نحوه نگارش عنوان مقاله
۲. نحوه تنظیم قالب خام مقاله و استفاده‌های آن
۳. شیوه ارائه چکیده مقاله
۴. شیوه ارائه کلید واژه مقاله
۵. شیوه ارائه مقدمه مقاله
۶. شیوه ارائه متن مقاله و نتیجه‌گیری
۷. نحوه ارائه منابع
۸. روش نوشتن پی‌نوشت و آموزش نکات مهم تکنیک‌های ورود برای تنظیم مقاله علمی پژوهشی
۹. ارجاع دهی به شیوه APA در مقاله نویسی

مدرس این کارگاه دکتر علی بابایی از اساتید گروه الهیات و علوم سیاسی بودند.

کارگاه عشق از منظر سمپوزیوم افلاطون:

در ابتدای کارگاه مذکور از برخی حضار درباره «عشق» نظرخواهی شد و پس از بحثی اجمالی پیرامون موضوع مورد بحث در آیات قرآن و روایات اسلامی، به بررسی عشق بر مبنای سمپوزیوم افلاطون پرداخته شد. حضار ابتدا با دو نوع عشق زمینی و آسمانی؛ و عناصر تشکیل‌دهنده آنها آشنا شدند. از منظر افلاطون، نوعی از عشق زمینی، آمیخته با هوس و در پی ارضای شهوت و تسکین آن، با شاخصه‌هایی همچون فریب معشوق، رها ساختن او و سرافکنندگی وی در میان مردم است؛ در حالیکه نوعی دیگر از عشق زمینی، عاری و بری از شهوات و بر مبنای عقلانیت و پله‌کان صعود آدمی به عشق برین و آسمانی است. در نظر نهایی افلاطون عشق، هرگونه تلاش و کوشش برای رسیدن به خوبی و زیبایی و خالی و عاری از هر نوع انگیزه مادی است. نتیجه چنین عشقی که پس از سال‌ها سیر و سلوک و رنج به دست می‌آید دیدار زیبایی (خداوند) در حد دنیوی و بشری است.

افتتاح اتاق گفتمان حکمت و فلسفه:

در روز ۲۹ آبان ماه به مناسبت روز جهانی فلسفه، اتاق گفتمان حکمت و فلسفه دانشگاه محقق با حضور رئیس دانشگاه و رئیس دفاتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌های استان در ساختمان دانشکده ادبیات و علوم انسانی این دانشگاه راه اندازی شد. دکتر گودرز صادقی رئیس دانشگاه محقق اردبیلی در مراسم به اهمیت فلسفه و منطق در جامعه اشاره کرد و گفت: کسی که فلسفه و منطق نداند، طبیعتاً نمی‌تواند محقق خوبی باشد. وی در ادامه سخنان خود خواستار توجه بیشتر اساتید به بحث فلسفه و منطق در دانشگاه شد و افزود: پیشنهاد می‌شود درس اختیاری فلسفه و منطق دو واحدی در دانشگاه تدوین شود تا بصورت دروس عمومی به دانشجویان ارائه شود. حجت الاسلام عبدالله حسینی رئیس دفاتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌های استان اردبیل نیز با بیان اینکه این اتاق کلید آغاز مباحث حکمت و فلسفه را در دانشگاه محقق اردبیلی فراهم می‌کند، گفت: بزرگان دین و اندیشمندان علم، فرهنگ و ادب کسانی بودند که با فلسفه و حکمت آشنا بودند. دکتر حبیب ابراهیم پور رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه محقق اردبیلی نیز از افتتاح اتاق حکمت و فلسفه ابراز خشنودی کرده و با توجه به برگزاری نشست‌ها با عنوان تجدید حیات حکمی و فلسفی در روز جهانی فلسفه با حضور پروفیسور اعوانی افق‌های روشنی را برای رشته فلسفه دانشگاه محقق اردبیلی پیش بینی کردند. دکتر علی بابایی مسئول اتاق گفتمان حکمت و فلسفه نیز

بالا تر رسیده‌اند، اول با حکمت و فلسفه آشنا شده‌اند، گفت: در طول تاریخ از صفویه تاکنون بزرگترین دانشمندان ما آشنایی با حکمت و فلسفه را سرلوحه کار خود قرار داده‌اند. وی افزود: اگر بخواهیم با حقایق عالم و هستی آشنا شویم، لازم است با فلسفه و حکمت آشنا شویم. مراسم روز جهانی فلسفه سالانه در اردیبهل برگزار می‌شود دکتر حبیب ابراهیم پور رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه محقق اردبیلی نیز با بیان اینکه این برنامه اولین برنامه‌ای است که در روز جهانی فلسفه در اردیبهل برگزار می‌شود، گفت: امیدواریم این برنامه نقطه عطفی برای برگزاری سالانه مراسم روز جهانی فلسفه در استان اردبیل باشد.

کارگاه معرفت‌شناسی و معرفت‌شناسی دینی ۱:

در این کارگاه ابتدا خانم دکتر عسکرزاده تعریف "معرفت" از دیدگاه معرفت‌شناسان سنتی و مؤلفه‌های آن را بیان نموده و گفتند: "معرفت" سه نوع است: ۱. معرفت از راه آشنایی، ۲. معرفت از مقوله مهارت، ۳. معرفت گزاره‌ای یا قضیه‌ای "معرفت گزاره‌ای" دارای سه مؤلفه «باور صادق موجه» هست. صادق بودن معرفت، مبتنی بر مطابقت آن با جهان واقع یا سازگاری آن با مجموعه باورهای انسان‌ها است. خانم دکتر عسکرزاده ادامه دادند: در گذشته؛ باور، زمانی علم محسوب می‌شد که پس از شکل‌گیری آن با استنتاج به اثبات می‌رسید در روش استنتاجی باورهای مجهول توسط باورهای معلوم، از طریق استدلال و ارائه شواهد اثبات می‌شود. ولی معرفت‌شناسان معاصر سعی کرده‌اند به جای اثبات صادق بودن باور، پس از ایجاد آن، راه‌کاری پیش‌بنهند که انسان‌ها، باور صادق بی‌نیاز از استدلال به دست آورند. از این‌رو نظریه‌های جدیدی در معرفت‌شناسی طرح گردید. این نظریه‌ها به قوای معرفتی و فرآیندهای شناختی مورد استفاده انسان‌ها، اهمیت می‌دهد. اگر انسان‌ها، در تولید باور، از قوای معرفتی که درست کار می‌کنند و از فرآیندهای شناختی‌ای که باور صادق تولید می‌کنند، استفاده کنند، به احتمال زیاد به باور صادق یا معرفت دست می‌یابند. ایشان افزودند: پلاتینگا، مدعی است در کنار قوای معرفتی، انسان‌ها دارای حس الوهی هستند که این حس باور صادق دینی تولید می‌کند و این حس در فرآیند تجربه دینی و در مواجهه با امور معنوی، باورهای صادق دینی به دست می‌دهد.

با بیان اینکه این اتاق در اغلب دانشگاه‌های کشور وجود دارد، گفت: در این اتاق یک سری فعالیت‌های فلسفی پیگیری شده و همچنین طرح فکر و رسانه نیز بصورت ماهانه برگزار می‌شود. وی ادامه داد: در راستای فعالیت‌های این اتاق، از گروه‌های غیر فلسفه از جمله فیزیک و نجوم درخواست‌هایی داشتیم که گروه‌های فیزیک و فلسفه و نجوم فلسفه راه‌اندازی خواهد شد.

همایش روز جهانی فلسفه:

نشست تخصصی تجدید حیات حکمی و فلسفی در دوران صفویه با حضور پروفیسور غلامرضا اعوانی فیلسوف برجسته ایرانی و از چهره‌های ماندگار کشور توسط انجمن علمی فلسفه دانشگاه محقق در سالن بصیرت این دانشگاه برگزار شد. پروفیسور غلامرضا اعوانی رئیس انجمن حکمت و فلسفه ایران در این همایش به تجدید حیات حکمی و فلسفی ایران در حیات صفویه اشاره کرد و گفت: ایران در زمان صفویه وحدت سیاسی و دینی پیدا کرد. وی در ادامه سخنان خود به تبیین علت تجدید حیات حکمی و فلسفی ایران در دوران صفویه پرداخت و گفت: دین مهم‌ترین علت این وحدت بود. این استاد فلسفه تأثیر ایران در سایر کشورها در زمان صفویه را خاطر نشان کرد و گفت: ایران همیشه از لحاظ فرهنگی یک کشور تأثیرگذار بوده است. اعوانی ایران را پرچم دار علوم، فنون و حکمت معرفی کرد و گفت: حکمت در ایران رو به کمال بوده و حیاتی مستمر داشته است. چهره ماندگار فلسفه ایران با بیان اینکه تمام انبیا و پیامبران معلمان حکمت بوده‌اند، گفت: اسلام یک دین جهانی است و حقیقت را در هر جایی که باشد می‌پذیرد. غلامرضا اعوانی یک فیلسوف و حکیم خوشنام و خوش فکر است. دکتر عباس فنی اصل معاون فرهنگی و دانشجویی دانشگاه محقق اردبیلی در ادامه این همایش با بیان اینکه حضور دکتر اعوانی در دانشگاه محقق اردبیلی افتخار بزرگی برای دانشگاه و استان است، گفت: غلامرضا اعوانی یک فیلسوف و حکیم خوشنام و خوش فکر است. وی با اشاره به تاسیس گروه فلسفه در دانشگاه محقق اردبیلی، افزود: این گروه علیرغم نوپا بودن، برنامه‌های ارزشمندی را اجرا کرده است. آشنایی با حکمت و فلسفه سرلوحه دانشمندان به نام ایران زمین بوده است حجت الاسلام عبدالله حسنی مسئول دفاتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌های استان نیز با بیان اینکه دانشمندان، علما و فرهیختگانی که از لحاظ علمی به مراتب





آغاز شکل‌گیری فلسفه

حکمای پیش از سقراطی

زینب کرامتی

جستجوی وجود اصیلی بوده‌اند که نظاهرات او عالم کون و فساد و تغییرات را پدیدار می‌سازد و درباره آن رأی‌ها و فرض‌هایی اظهار می‌دارند که هر یک بجای خود شایان دقت و شامل پاره‌ای از حقیقت است. از حکمای قرن ۵ و ۶ چندان آثاری باقی نمانده تا بدرستی از نظر ایشان آگاه شویم، آنقدر می‌دانیم که قدیمی‌ترین دانشمند یونان «تالس ملطی» است. که در هندسه و نجوم دستی داشته و توانسته کسوف ۵۸۵ را پیش از وقوع خبر دهد و رطوبت را ماده‌المواد عالم دانسته، یعنی آب را مایه حقیقی موجودات پنداشته، از همشریان تالس باز دو نفر دیگر حکیم نامیده می‌شوند که اولی «آناکسیمندروس» شاگرد تالس و معتقد است بر اینکه اصل موجودات چیز است غیر متعین و بی‌پایان و بی‌آغاز و بی‌انجام و جاوید و جامع اضداد خشکی و تری و گرمی و سردی که هرگاه اضداد از یکدیگر جدا می‌شوند و ظهور پیدا می‌کنند تولد و حیات روی می‌دهد و هیئت عالم از این عناصر چهارگانه تشکیل شده است. حکیم دیگر که شاگرد اوست «آناکسیمانوس» نام دارد و هوا را ماده‌المواد عالم می‌داند. یکی دیگر از بزرگان حکمای باستان «هراقلیطوس» که مردی بلندپایه و بامتانت بود و از قرار مذکور با «دارا»ی بزرگ هخامنشی مکاتبه داشته و شاهنشاه ایران او را به دربار خود خواند اما او گوشه‌نشین را بر همدمی با پادشاه ترجیح داده است. او آتش را اصل و مبداء می‌خواند و عالم را به رودی که همواره روان است تشبیه می‌کند. هراقلیطوس بی‌ثباتی و بی‌قراری را اصل هر چیز دانسته و فلسفه‌اش بر این پایه بوده و در ناپایداری امور اصرار

هر چند هنوز این مسئله حل نشده است و شاید هیچگاه به درستی روشن نشود که تمدن و دانش، و حکمت در کدام نقطه روی زمین آغاز شده، لیکن تمدنی که امروز به دستگیری اروپائیان در جهان برتری یافته، بی‌گمان دنباله آن است که یونانیان قدیم آن را بنیاد نموده و آنها خود مبانی و اصول آن را از ملل باستانی مشرق زمین دریافت نموده‌اند هنگامی که یونانیان در خط علم افتادند ما حاصل معلوماتی را که ملل مشرق زمین در راه تمدن قدم گذاشته و آنها را به دست آورده بودند گرفتند و از آنها بهره بردند. جنبش یونانیان در امور علمی و عقلی و ذوقی به درستی از دوهزار و پانصد سال پیش آغاز شده و در همه انواع بروزات ذهن و طبع انسانی آثار گرانبهایی به یادگار گذاشته است. یونانیان مانند ملل دیگر باستان درباره زمین و آسمان و ستارگان و غیر آن تصوراتی دارند که معتقدات دینی آنهاست و مبتنی بر این است که موجودات عالم و آثار طبیعت شخصیت دارند و برخی شایسته پرستش و برخی دیگر در خور پرهیزند. آن عقاید تا زمانیکه دین مسیحیت در اروپا عمومیت نیافته بود شیوع داشت و عوام بلکه بسیاری از خواص به مقتضای آنها عملیات دینی و دنیوی و عبادات و معاملات خود را انجام می‌دادند. همانطور که در میان همه اقوام و ملل همواره افراد نکته‌سنج و نصیحت‌گو بوده که مردم را از سودها و زیان‌شان آگاه می‌ساخت در میان یونانیان نیز این گونه دانشمندان وجود داشتند که مردم را با سخنان خردمند خود آگاه می‌کردند. از قرن ششم پیش از میلاد در یونان از کسانی نام برده می‌شود که در پی بیان آثار طبیعت و درک حقیقت عالم و آفرینش و در

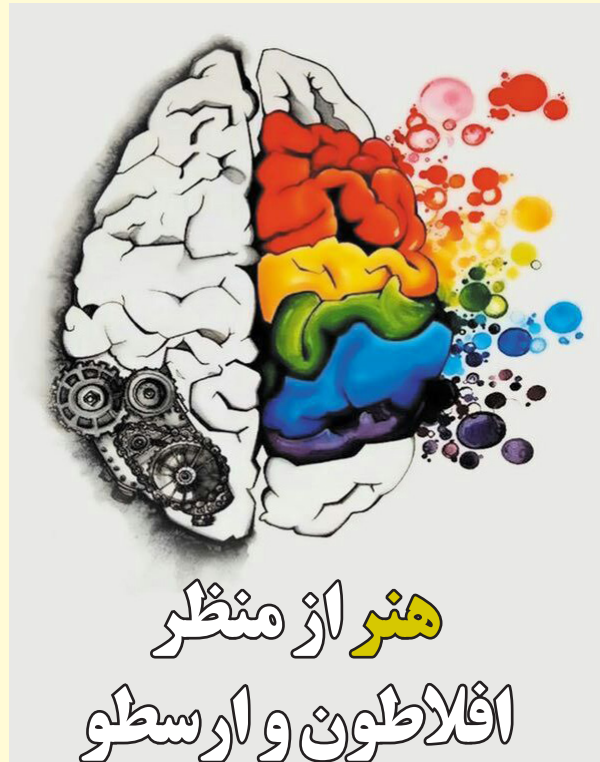
باستان است و «برمانیدس» نام دارد برخلاف هراقلیطوس به وجود معتقد است و تغییر و حرکت را بکلی خطا و غیر واقع می‌پندارد و معتقد به سکون و دوام و ثبات است و می‌گوید وجود نه آغاز دارد و نه انجام و نیز برخلاف ذیمیقراطیس و آنکساگوراس قائل به خلاء نیست و وجود را واحد و پیوسته می‌داند. برمانیدس ظاهراً نخستین حکیمی است که برای کشف حقیقت، ادراک حسی و ظاهری را کنار گذاشته و مجرد تعقل را کافی دانسته بی‌اینکه بر تجربیات و مشاهدات مبتنی باشد و در استدلال عقلی هم شیوه لفظی و جدل را پسندیده است این شیوه را شاگردش «زینون» به کمال رسانیده است و احتجاجات جدلی او معروف است از جمله برای اثبات اینکه حرکت حقیقت ندارد و خلاف عقل است. در اواخر قرن پنجم جماعتی هم از اهل یونان پیدا شدند که جستجوی کشف حقیقت را ضرورت ندانسته، بلکه آموزگاری فنون را برعهده گرفته، شاگردان خود را در فن جدل و مناظره ماهر می‌ساختند تا در هر مقام خاصه در مورد مشاجرات سیاسی بتوانند بر خصم غالب شوند. اینها به علت تبحر در فنونی که لازمه معلمی است به «سوفیست» معروف شدند، یعنی دانشور، و چون برای غلبه بر مدعی در مباحث از هر وسیله‌ای استفاده می‌کردند لفظ سوفیست که ما آن را سوفسطایی می‌نامیم علم شد برای کسانی که به علم می‌پردازند و شیوه آنها سفسطه نامیده شد افلاطون و ارسطو در رد مطالب آنها بسیار کوشیدند، اما در میانشان اشخاصی هم بوده‌اند که دانشمند بودند از جمله یکی «افرودیقوس» که از حکمای بدبین بود بهره انسان را در دنیا درد و رنج و مصائب می‌داند، و چاره آنرا استقامت و بردباری و فضیلت و متانت اخلاقی می‌داند. دیگری «گورگیاس» نام دارد که استدلالاتی شبیه به مباحثات زینون و برمانیدس دارد. معتبرترین حکمای سوفسطایی پرتاگوراس است که به سبب تبحر و حسن بیانی که داشت جوانان طالب صحبتش بودند نوشته‌هایش از بین رفته و تنها عبارتی در حکمت از او به یادگار مانده است که «میزان همه چیز انسان است». این بود سیر حکمت در یونان از زمان باستان تا اواخر قرن پنجم پیش از میلاد چنانچه ملاحظه می‌کنید حدود ۲۰۰ یا ۲۵۰ سال از زمان طالس می‌گذرد، در یونان افراد فوق‌العاده در حکمت و معرفت ظهور کردند، اما از آنها آثار کمی باقی مانده است و تقریباً آنچه از افکارشان می‌دانیم به نقل از متأخرین است مخصوصاً ارسطو در بیان مسائل علمی همواره از نظریات آنها استفاده می‌کرد، بعلاوه سقراط و پیروان او نیز با استفاده از عقاید پیشینیان حکمت را دگرگون ساختند.

منبع:

فروغی، محمدعلی. (۱۳۴۴). سیر حکمت در اروپا (دوره ۳ جلدی).

تهران - شاه‌آبادی، انتشارات زوار، صفحه ۱ تا ۱۴

و از مردم کناره‌جویی داشته و او را در زمره بدبینان می‌شمرند. دانشمندانی که تاکنون نام برده‌ایم در نزد اروپاییان «ایونیان» خوانده می‌شوند، زیرا همه از مردم ایونی بوده‌اند. نامی‌ترین حکمای باستان «فیثاغورس» است که در اواخر قرن ششم گروهی پیرو او شدند و انجمن سری تشکیل داد که هم دینی و اخلاقی و سیاسی بود. که این گروه قائل به تناسخ بود و در فلسفه فیثاغورس علوم ریاضی اهمیت زیادی داشت و او اعداد را اصل و وجود پنداشته و همه امور را نتیجه ترکیب اعداد و نسبت‌های آنها دانسته است. ظاهراً لفظ فیلسوف از مخترعات فیثاغورس است، به این معنی که در یونان حکیم یعنی خردمند را سوفوس و حکمت را سوفیا می‌گفتند. فیثاغورس گفت ما هنوز لیاقت آن را نداریم که خردمند خوانده شویم لیکن چون خواهان حکمت هستیم باید ما را فیلسوفوس خواند یعنی دوستدار حکمت و همین لفظ است که فیلسوف شد، و فلسفه philosophy از آن مشتق گردیده است. در فلسفه از اشخاص دیگر آن زمان یکی «انابذقلس» است که عالم را ترکیبی از عناصر چهارگانه آب، باد، خاک و آتش می‌داند و جمع و تفریق عناصر را که مایه کون و فساد عالم است مهر و کین می‌خواند. یکی دیگر از حکمای بلند همت آن دوره «ذیمقراطیس» است که در همه رشته‌های حقایق تفکر و تأمل کرده و آثار چندانی از او باقی نمانده است اما به جهت تبحرش او را دارای همان مقامی دانسته‌اند که ارسطو دارد و شیرین زبانش را نظیر افلاطون گفته‌اند و برعکس هراقلیطوس طبعاً خوش‌بین و شاده بوده و حکیم خندان نامیده می‌شود او به بخت و اتفاق قائل نیست و همه امور را علت و معلول یکدیگر و وقوع آنها را ضروری و جبری می‌داند. به عقیده‌ی او منشاء ادراکات حس است، و حس ناشی است از اشیاء و اجسام چیزهایی صادر شده و در فضا سیر نموده به اعضاء حاسه انسان می‌رسند و آنها را متأثر می‌سازند. یکی دیگر از حکمای آن عصر «آنکساگوراس» است و رای او با حکمای قبلی فرق عمده دارد از این رو که او قائل نیست به اینکه همه چیزها از یک ماده یا عنصر ساخته شده و حرکات و تغییرات آن ذاتی باشد او معتقد است که هر چیز تخمه‌ای دارد و تخمه همه اشیاء در آن اشیاء موجود است. از میان فیلسوفانی که نام بردیم فیثاغورس و پیروانش ریاضی‌بان خوانده می‌شوند و دیگران طبیعی‌بان یا مادیان زیرا همه به عالم ماده نظر دارند و به وجهی از وجود ماده و جسم را اصل و حقیقت اشیاء می‌دانند و در پی توجیه و کشف چگونگی آثار و طبیعت و تظاهرات آن می‌باشند در هر حال همه متوجه هستند به اینکه عالم در حال تغییر و تبدیل است و این معنی را دنبال می‌کند که محل این تغییرات یعنی آنچه در او واقع می‌شود چیست و به چه کیفیت است به عبارت دیگر وجود حقیقی یا حقیقت وجود کدام است؟ اما دانشمندانی هم بوده‌اند که نظرشان از عالم صوری و ظاهری تجاوز کرده و محسوسات را بی‌اعتبار دانسته و به توحید نزدیک‌تر شده‌اند. اولین و برترین آنها «کسینوفانوس» نام دارد که کاملاً موحد است. شاگرد او یکی از معتبرترین حکمای



افلاطون

اغلب ناآشنایان به تفکر افلاطون در زمینه‌ی هنر و منتقدان تفکر هنری وی، در تحلیل آثار او و بالأخص و بیش از همه با استناد به کتاب دهم جمهوری، افلاطون را به عنوان فیلسوفی هنر گریز می‌شناسند و او را در معرض اتهاماتی نظیر ستیز با هنر، تفکیک زیبایی از هنر، مذمت شاعران، نقاشان، مقلدان، و به طور کلی، نکوهش هنرمندان و عدم توجه به آن‌ها در حد ضروری دانستن اخراج آن‌ها از آرمان شهر، ابهام مخرب در ذات هنر، ناسازگاری و عدم توافق حکمت با تراژدی، انحراف جوانان توسط شاعران، خردگریزی و دانش ستیزی هنر، تلقی صرفاً انفعالی از تقلید هنری و عدم درک درست از فعل هنری و اموری از این قبیل، قرار داده و می‌دهند. این منتقدان کوشیده‌اند تا با استمداد از آرای فیلسوفانی همچون ارسطو، کانت، شوپنهاور و نیچه، معیارهای نقد هنری افلاطون را محک بزنند و از امکانات ناشناخته‌ی هنر نزد افلاطون پرده برداری کنند و او را نسبت به ارزش‌های مکتفی به ذات هنر متذکر شوند. (سلطانی کوهانستانی، مریم، ۱۳۹۵، ۸۱)

این در حالی است که در نگاه کلی افلاطون می‌بایم که هنرمند از قدرت آفرینندگی و تخیل الهی سرشار است و نقطه نظرهای او در باب هنر، همانند سایر جنبه‌های نظام فکری وی، بسیار روشن‌گر و بدیع و از هر آموزه‌ی نظام‌مندی ارجمندتر است. افلاطون به تعبیری آغازگر فلسفه‌ی هنر بود؛ زیرا برای اهل فن آشکار است که آثار او هم وزن آثار بزرگ ادبی است. افزون بر این و مهم‌تر از همه، افلاطون با تفکیک معانی مرتبط به هم از «شناخت» و همچنین معرفی مفهوم و جایگاه تقلید نشان می‌دهد که با حضور قوانین معقول و حقیقی فیلسوف هنرمند، در کنار قوانین ناقص هنرمند فاقد معرفت؛ اما قابل پذیرش از سوی عامه، هم قوانین معقول فیلسوف هنرمند در مقام واقعیت تحقق می‌یابد و هم متناسب با شرایط واقعی هنرمند، قوانین حداقلی وضع شده توسط فیلسوف، امکان خلق اثر هنری مبتنی بر مشارکت عمومی را برای هنرمندان فراهم می‌آورد.

بر این اساس، می‌توان گفت دیدگاه‌های هنری به ظاهر متضاد با هنر که از سوی افلاطون ارائه شده است، نه تنها مغایر و مخالف با هنر و هنرمند نیست؛ بلکه خوانش هنر از دیدگاهی متعالی است؛ خوانشی که بر اساس آن، اندیشه‌ی هنرمند را دگرگون می‌سازد؛ تغییری که قطعاً به همراه خود، دگرگونی در خلق اثر هنری را نیز به همراه خواهد داشت. (سلطانی کوهانستانی، مریم، ۱۳۹۵، ۸۳ و ۸۴)

افزون بر این، آثار افلاطون حاکی از آن است که هنر با استفاده از قدرت نفوذپذیری خود در ارواح و جان‌های آدمیان، قادر است تا آن‌ها را برای شنیدن و عمل کردن به فضایل و ملکات نفسانی آماده ساخته و در آن‌ها ایجاد بصیرت کند. (سلطانی کوهانستانی، مریم، ۱۳۹۵، ۱۱۳)

ارسطو

هنر در معنای اخص کلمه، اجتماعی از ابزار و وسایل را در بر می‌گیرد که بر اساس آن، انسان زیبایی را برجسته‌تر و فربه‌تر بنمایاند تا در نهایت، این زیبایی بتواند جلوه‌گری کرده و سوبه‌ی نگاه‌ها را به خود جلب کند. بر این اساس، به هنرهایی نظیر عکاسی، کنده‌کاری، نقاشی، زیباسازی (تزیین)، معماری، شعر، موسیقی و از این قبیل هنرها اصطلاحاً «هنرهای زیبا» اطلاق می‌گردد؛ اما آنچه از هنر در مقام تعریف بیان شده است، سوق‌دهنده‌ی ذهن آدمی به این مطلب است که از همنشینی و همبستگی مجموعه‌ای از دستورات عمل‌ها و راهکارها، برای رسیدن به یک نتیجه‌ی ایدئال با نمودی زیبایی‌شناسانه و نیت انتفاعی، هنر ایجاد می‌شود و رعایت قواعد و اصولی که به تولید و شکل‌گیری هنر می‌انجامد، ضرورت اجتناب‌ناپذیر بازتولید اثر هنری است.

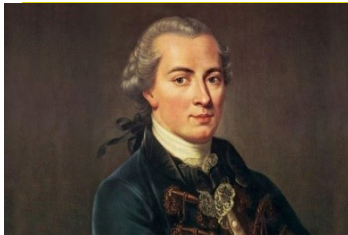
با توجه به آنچه که بر شمرده شد، اگر هنر بتواند در راستای رسیدن به زیبایی و محقق ساختن آن قدم برداشته و آن را عملی کند، می‌توان به زیبایی هنر اذعان داشت و با اصطلاح «هنر زیبا» که محصول این روند است، همدلی کرد. در یک تقسیم‌بندی، اگر نیل به خیر، نهایت آمال پدیدآورنده‌ی اثر هنری بوده باشد، این هنر را هنر «اخلاق‌گرا» می‌نامیم و زمانی که هنر در جهت انتفاع هنرمند گام بردارد و منفعت‌طلبی، وجهی نظر هنرمند قرار بگیرد، ماحصل تولید را «صناعت» نام می‌نهیم. (سلطانی کوهانستانی، مریم، ۱۳۹۵، ۱۹)

هنری می‌داند و عمدتاً آن را در تراژدی مطرح می‌کند. بنابراین تراژدی که نمایشی حزن‌انگیز است، در رأس سلسله مراتبی از هنرها جای می‌گیرد که خود بر سلسله مراتب صور مثالی در طبیعت منطبق است. (سلطانی کوهانستانی، مریم، ۱۳۹۵، ۱۲۹ و ۱۳۰) در فلسفه‌ی ارسطو، هنر در قله تراژدی به حد نهایی خود می‌رسد؛ پس باید از هنر فراتر رفت؛ زیرا هنر هیچ نیست، مگر مشاهده و نظاره. باید تصویر به واقعیت مبدل شود و ما را در جهت به فعلیت درآوردن اعراض راهبری کند؛ زیرا فقط از همین طریق سلطه‌ی اراده قطعاً پایان می‌پذیرد. سراینده‌ی تراژدی واقع‌ای را از زندگی قشرهای نیک جامعه که دستخوش اشتباه شده‌اند، به تصویر می‌کشد که برای اشتباهی که دام‌گیر آن‌ها شده است، کفاره‌ای بیش از آنچه که مستوجب آن بوده‌اند، پرداخته‌اند. کاتارسیس، در اینجا معنا پیدا می‌کند؛ مخاطب تراژدی از یک سو دچار ترس از گیرافتادن در موقعیت مشابه قهرمان تراژدی می‌شود؛ و از سوی دیگر، با او احساس همدردی می‌کند. از ترکیب ترس و شفقت، تزکیه یا پالایش اتفاق می‌افتد. کاتارسیس، فرایندی است که طی آن، عناصر چهارگانه‌ی طبع انسان؛ بلغم، سودا، صفرا و خون که در اثر به هم خوردن آن‌ها انسان خطا می‌کند، به حالت اول خود باز می‌گردند. ارسطو این کاتارسیس را در هنر جستجو می‌کند. آنچه در نظر ما اهمیت اجتماعی بسیار دارد، هدفی است که ارسطو برای تراژدی معین می‌کند؛ یعنی تزکیه، که عبارت باشد از منز کردن تماشاگران به وسیله‌ی تقلید اعمالی که ترس و ترحم برمی‌انگیزد. این تزکیه، بر اساس عمل روانی خاصی انجام می‌گیرد؛ بر اساس استغراق تماشاگر در اشخاصی که رفتارشان توسط بازیگران تقلید می‌شود. کاتارسیس در نزد نیچه، همان یافتن نسبت حضوری انسان با عالم هستی از طریق موسیقی است که به هنگام غفلت از خود و فراموشی اصل فردیت و در حالت وجد و جذبه و سرور تجلی می‌یابد. لذت تراژدیک، در خلسه‌ی دیونوسیوسی آن نهفته است. با تراژدی، جذبه و خلسه‌ی باطنی بر عقل و اخلاق چیره می‌شود. (سلطانی کوهانستانی، مریم، ۱۳۹۵، ۱۳۰ و ۱۳۱)

منبع:

سلطانی کوهانستانی، مریم (۱۳۹۵)، هنر و نسبت آن با عقلانیت از منظر افلاطون و ملاصدرا، اردبیل، نگین سبلان

در آثار ارسطو، هنر را می‌توان تحت مقوله‌ی آفرینش و آفریده‌ی اخلاقی یا پوئسیس قرار داد که از این ترم، ترجمه‌های متعددی نظیر حکمت ابداعی، حکمت شعری، توانایی عملی، صنعت و مواردی از این قبیل ارائه گردیده و تحت این مباحث رده‌بندی شده است. از دیدگاه ارسطو، صنعت، حالت توانایی ساختن همراه با تفکر است. ارسطو، صنعت را از حکمت عملی متفاوت دانسته و بر این تفاوت تأکید می‌ورزد. به باور ارسطو، غایت، در عمل، خود فعل است و این در حالی است که غایت صنعت، امری خارج از مصنوع است که صانع از آن سود می‌برد؛ هرچند از منظر ارسطو، هم عمل و هم صنعت، در این امر که موضوع مورد بحث آن‌ها اموری سیال و تغییرپذیر است، مشترک هستند. به این ترتیب، ارسطو هنر، فن یا همان تخته را صنعت (توانایی عملی) می‌داند. اما فیلسوفان مسلمان، از میان این پنج قسم، تنها دو قسم حکمت نظری و عملی را برگزیده‌اند و سه بخش دیگر را یا به طور کلی از دایره‌ی تقسیمات فلسفی خود خارج کرده‌اند و یا شکل ضعیف و کم اهمیتی از آن را، البته نه در عرض دو قسم دیگر، مطرح کرده‌اند. (سلطانی کوهانستانی، مریم، ۱۳۹۵، ۱۲۸) به زعم وی، هنرمند در تقلید از طبیعت، جهانی شبیه به طبیعت نمی‌سازد، بلکه او در اثر هنری خود جهانی خلق می‌کند که قواعد و اصول خاص خود را دارد و به تعبیر وایتهد «آفرینش‌گر هم آنچه را که قبلاً وجود داشته است، ابقا می‌کند و هم اشکال تازه‌ای را به وجود می‌آورد». به هر حال نظریه‌ی تقلید افلاطون، نقش عمده‌ای در تقلید مباحث از سوی ارسطو دارد. (سلطانی کوهانستانی، مریم، ۱۳۹۵، ۱۲۹) همچنین ارسطو با طرح نظریه‌ی کاتارسیس، مخالفت افلاطون را درباره‌ی شعر و تأثیر اخلاقی آن تعدیل کرد و شعر را نه تنها در تزکیه‌ی ترس و شفقت، بلکه در تصفیه‌ی انسان نیز مؤثر دانست. کاتارسیس یک واژه‌ی یونانی به معنای تطهیر، تزکیه و تخلیص است که بعدها به یک واژه‌ی علمی برای محققان تبدیل شده است. این واژه از کلمه‌ی یونانی کاتارین به معنی «پاک کردن» گرفته شده و در ادامه‌ی تطور از حوزه مذهب، پزشکی و دیگر سنت‌های عالمانه یونانی به مباحث معاصر راه یافته است. کاتارسیس عبارت است از «پایان بخشیدن» به نیروهای عاطفی نمایش‌نامه، مثلاً در نمایشنامه‌ای تراژیک، کاتارسیس، پایان‌یابی ترس است و بهبود ترحم. این نیروهای عاطفی قبل از آن که در تماشاگر مؤثر افتند، باید در نمایشنامه وجود داشته باشند و وقتی این عواطف یا هر آن عاطفه‌ای که نمایش‌نامه خود به منزله‌ی نیرو از آن برخوردار است، در نمایشنامه به پایان رسید، پس در تماشاگر نیز به پایان رسیده است. ارسطو کاتارسیس را یکی از نتایج لذت بردن از اثر



امانوئل کانت

به حالت انسان است نه صفات جهان فیزیکی. ذهن انسان همچون موم نرم نیست که محسوسات خارجی را صرفاً دریافت کند. خود ذهن هم بر چگونگی درک ما از جهان پیرامون اثر می‌گذارد. ذهن را می‌توان به لیوان آب تشبیه کرد. همان گونه که آب خواه ناخواه به شکل لیوان در می‌آید، ادراکات حسی ما نیز با صورت‌های شهود تطبیق می‌یابند. از نظر کانت تنها ذهن نیست که خود را با چیزها تطبیق می‌دهد بلکه چیزها نیز خود با ذهن انطباق می‌یابند. کانت این را انقلاب کوپرنیکی خواند. همان طور که کوپرنیک مدعی شد که زمین به دور خورشید می‌چرخد و نه برعکس انقلابی به وجود آورد، پندار کانت نیز به همان اندازه تازه بود و با فکرهای قبلی تفاوت داشت. به عقیده کانت حتی قانون علیت نیز منوط به ذهن است. هیوم ادعا کرد نیروی عادت است که ما را می‌دارد تا در پس هر فرایند طبیعی رابطه علی و معلولی بجوییم. کانت این ادعا را نمی‌پذیرد و قانون علیت را یکی از ویژگی‌های عقل می‌داند. از نظر کانت قانون علیت از آن جهت مطلق و ابدی است که عقل انسان در هر چه روی می‌دهد رابطه علی و معلولی می‌بیند. بنابراین از نظر کانت قانون علیت ذاتی انسان است. کانت با هیوم موافق بود که نمی‌توان با قطعیت دانست که جهان در نفس خود چگونه است. ما فقط می‌توانیم بدانیم جهان برای من یا برای هر کس دیگر چگونه است. کانت میان شی در نفس خود و شی در نظر من تمایز مهمی قائل شد. در مورد اشیای فی نفسه ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم شناخت قطعی پیدا کنیم. ما فقط نمود آنها را می‌یابیم. از نظر کانت دو عنصر است که در شناخت ما از آنها جهان کمک می‌کند. یکی احوال خارجی که آنها را از راه حس درک می‌کنیم. این را ماده شناخت می‌گویند. دیگری احوال درونی خود انسان است. به عقیده کانت چیزهایی که ما می‌توانیم بدانیم حد و حصر دارد. در واقع عینک ذهن است که این حدود را تعیین می‌کند. ماده شناخت از راه حس به ما می‌رسد اما این ماده باید با موازین عقل موافق باشد. برای مثال، یکی از موازین عقل این است که علت هر رویدادی را در یابد. تصور کنیم در اتاقی نشسته‌ایم و ناگهان تویی به داخل قِل می‌خورد. گربه‌ای که در اتاق است به دنبال توپ می‌رود. آیا ما هم به دنبال توپ می‌دویم؟ ما جویا می‌شویم که این توپ از کجا به داخل اتاق آمده و این فرق حیوان و انسان است. آدمی ناگزیر پی علت هر رویدادی می‌گردد، و این در واقع به این معنی است که قانون علیت در وجود ما انسان‌هاست.

امانوئل کانت در ۲۲ آوریل ۱۷۲۴ در شهر کونیگسبرگ در پروس شرقی، از پدری سراج به دنیا آمد. تا هشتاد سالگی که درگذشت همه عمر خود را عملاً در این شهر گذراند. خانواده‌اش بسیار دیندار بودند، و اعتقاد خود او پیش زمینه‌ای مهم برای فلسفه او شد. کانت در دانشگاه، فلسفه تدریس می‌کرد. استاد فلسفه بود. به طور کلی دو گونه فیلسوف داریم. یکی کسی که برای پرسش‌های فلسفی خود شخصاً به دنبال پاسخ می‌رود و دیگری کسی که ضرورتاً فلسفه‌ای از خود ندارد. کانت هر دو بود. اگر فقط استادی برجسته و متخصص در اندیشه‌های فلسفی فلاسفه دیگر بود، هرگز چنین جایگاهی در تاریخ فلسفه پیدا نمی‌کرد. کانت دارای آموزشی قرص و استوار در فلسفه بود. هم با عقل‌گرایی دکارت آشنا بود و هم با تجربه‌گرایی لاک و هیوم. چنانچه می‌دانیم عقل‌گرایان معتقد بودند پایه معرفت انسان همه در ذهن است و تجربه‌گرایان بر این باور بودند که شناخت جهان همه زاینده حواس ماست. از نظر کانت هر دو دیدگاه تا اندازه‌ای درست و تا اندازه‌ای نادرست بودند. کانت معتقد بود در ادراک ما از جهان هم حس دخالت دارد هم عقل. از نظر او هم عقل‌گرایان در میزان کاربرد عقل، و هم تجربه‌گرایان در تاکید بر تجربه حسی، غلو ورزیده‌اند. در آغاز کانت هم جانب هیوم و تجربه‌گرایان را می‌گیرد و می‌گوید شناخت ما از جهان حاصل حس و تجربه است. ولی سپس دست به سوی عقل‌گرایان می‌برد و می‌گوید در عقل ما عوامل تعیین‌کننده‌ای وجود دارد که بر ادراک ما از جهان تاثیر می‌گذارند. برای مثال لحظه‌ای را تصور کنیم که عینک قرمزی را بر چشم زده‌ایم. در این صورت ما همه چیز اطرافمان را به رنگ سرخ می‌بینیم. این برای این است که عینک ادراک حسی ما را محدود کرده است. هر چه می‌بینیم بخشی از جهان پیرامون ماست، اما نحوه دیدنمان بستگی دارد به عینکی که بر چشم زده‌ایم. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم جهان قرمز است اگر چه دریافت حسی ما این گونه است. این دقیقاً همان چیزی است که کانت می‌گوید: برخی از احوال ذهنی انسان بر درک ما از جهان اثر می‌گذارد. آنچه می‌بینیم ادراک حسی پدیده‌هایی است در زمان و مکان. از نظر کانت زمان و مکان دو صورت شهود ما هستند. یعنی آنچه درک می‌کنیم بستگی به این دارد که برای مثال در هندوستان بزرگ شدیم یا در گروئنلند. کانت اعتقاد داشت زمان و مکان وابسته

IMMANUEL KANT



او می‌گفت: فرض وجود خدا یک ضرورت عقلانی است. شک‌آوری هیوم کانت را وا داشت به بسیاری از مسائل مهم حیات، از نو بیندیشد. از همه مهم‌تر در زمینه اخلاق. هیوم بر این باور بود که احساسات ما حق و ناحق را از هم تمییز می‌دهد. این برای کانت اساسی استوار نبود. کانت معتقد بود که تمییز حق از ناحق کار عقل است، نه احساس. وی در اینجا با عقل‌گرایان موافق بود که می‌گفتند توان تشخیص حق از ناحق ذاتی خرد انسان است. از نظر کانت همه عقل عملی داریم، یعنی، شعوری که ما را قادر می‌سازد بین حق و ناحق تمییز قائل شویم. همه ما تابع موازین کلی اخلاقی می‌باشیم. کانت موازین اخلاقی را به عنوان امر مطلق مطرح می‌کند. مقصود او این است که موازین اخلاقی مطلق‌اند، یعنی در همه موارد کاربرد دارند و نیز امراند، یعنی با اقتدار مطلق فرمان می‌دهند.

منابع:

گردر، یوستین (۱۳۹۶) دنیای سوفی، حسن کامشاد، انتشارات نیلوفر، چاپ نوزدهم، صفحه ۳۷۵ تا ۳۸۸
کاپلستون، فردریک چارلز، (۱۳۸۷)، تاریخ فلسفه، اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، جلد ششم، انتشارات سروش

ویژگی عقل انسان است که همواره می‌پرسد توپ از کجا آمد. به همین دلیل هیچ‌گاه از پرسش باز نمی‌ایستد، و هر چه در توان دارد به کار می‌برد تا پاسخ عمیق‌ترین پرسش‌ها را پیدا کند. ولی هرگز به جواب رضایت‌بخشی دست نمی‌یابد. در این مورد کانت نشان داد که همواره دو دیدگاه متضاد وجود خواهد داشت. برای مثال اگر بگوییم جهان حتماً آغازی در زمان داشته است یا بگوییم چنین آغازی نداشته است، هیچ یک از این دو حرف بی‌معنا نیست. عقل نمی‌تواند بین این دو یکی را برگزیند. در زمینه اثبات وجود خدا، عقل‌گرایان، مثلاً دکارت کوشیدند ثابت کنند که باید خدایی باشد وگرنه اندیشه وجود متعال به ذهن ما راه نمی‌یافت. دیگران، از جمله ارسطو و توماس آکویناس، معتقد بودند باید خدایی باشد، زیرا همه چیز علت اولیه‌ای دارد. کانت این دو برهان وجود خدا را رد کرد. او گفت عقل و تجربه هیچ‌کدام مبنای محکمی برای اثبات وجود خدا نیست. عقل می‌تواند مدعی وجود خدا و یا منکر وجود خدا بشود. از نظر کانت آنجا که پای عقل و تجربه می‌لنگد، خلایی پدید می‌آید که می‌توان با ایمان پر کرد. البته کانت به این اکتفا نکرد که صرفاً بگوید این مسائل را باید به ایمان اشخاص وا گذاشت. به عقیده او بر اخلاق واجب است که فرض را بر وجود خدا قرار دهد. کانت ایمان به بقای روح، وجود خدا، و ایمان به اختیار انسان را انگاره‌های عملی می‌خواند. منظور کانت از انگاره‌های عملی چیزهایی است که باید به خاطر اخلاق فرض کرد.



پ.آیر: پروفیسور آلفرد جی آیر



م.م: برابان مگی

مردان اندیشه

ساز: طاعتی

پدید آورندگان فلسفہ ی معاصر (پوزیتیویسم منطقی و میراث آن)

نامیدند تا مدتها بعد در اذهان مردمی که اهل فن نبودند این برجسب عموماً روی فلسفہ ی معاصر باقی ماند و هنوز هم به کسانی بر می خوریم که خیال می کنند هر فلسفہ ی دانشگاهی معاصر کم و بیش مانند پوزیتیویسم منطقی است شخصی که پوزیتیویسم منطقی را به انگلستان آورد. ای. جی. آیر بود و از آن زمان تاکنون نام او آن فلسفہ را تداعی می کند. اگر وقتی هنوز ۲۵ سال بیشتر نداشت کتابی بنام زبان، حقیقت و منطق نوشت این کتاب که در ۱۹۳۶ منتشر شد و هنوز هم معروف است و خوانندگان بسیاری دارد کتابی جنجال برانگیز است که کاملاً پیداست که از قلم یک جوان تراویده است و تا امروز بهترین راه مختصر برای آشنایی با نظرات اصلی پوزیتیویسم منطقی بشمار می رود حالت تهاجمی کتاب نمونه ی همین حالت کل این جنبش است. پیروان پوزیتیویسم منطقی عمداً مثل اعضای احزاب سیاسی متشکل شدند و جلسات منظم و نشریات مخصوص به خود داشتند و کنگره های بین المللی تشکیل می دادند و تعالیم خود را مثل اینکه رسالتی باشند با غیرت و حرارت ترویج و تبلیغ می کردند تصور می کنم بهترین نقطه ای شروع این است که ببینیم بر ضد چه چیزی و چرا با چنان شور و حرارتی می جنگیدند. پرفسور آیر ممکن است بفرماید که پوزیتیویسم منطقی اساساً با چه چیزی مبارزه می کردند؟!

پ.آیر: در وهله ی اول ما بعدالطبیعه یا آنچه اسمش رو مابعدالطبیعه گذاشته بودند به معنای هر سخنی حاکی از این که در ورای دنیای عادی علم و شعور متعارف یعنی دنیایی که حواس ما اون رو به ما نشون میده دنیای دیگری ممکنه وجود داشته باشه قبلاً در اواخر قرن هجدهم کانت گفته بود که محال است بتوانیم از چیزی بیرون از قلمرو

م.م: واقعیت مهمی که غالباً در جهان هنر مورد توجه قرار گرفته آن بود که آنچه نقاشی مدرن، موسیقی مدرن، شعر مدرن و رمان مدرن تلقی می شود تقریباً همزمان بوجود آمد و گسترش یافت همه ی اینها در نخستین سال های قرن بیستم را گرفتند و در دهه ی ۱۳۲۰ باب روز شدند. در کلیه ی هنرهای یاد شده مدرنیسم پیامدهایی داشت که از لحاظ مشابهت واقعاً چشمگیر بود مثلاً نوعی رویگردانی از به تصویر کشیدن بدون تکلف دنیا و تجربیات بوجود آمد و در عوض نوعی چرخش به سوی خود هنر موضوع هنر خواهند شد دیگر تعجبی نداشت که مثلاً موضوع شعر مراحل سرودن شعر با مشکلات شاعری باشد همینطور نمایشنامه و رمان و بعد از مدتی حتی سیمان در موسیقی و نقاشی هم هر کدام به شیوه ی خاص خودش مکانیزم و مسائل داخلی این دو هنر مورد توجه هنرمند بود و به عنوان موضوع کار به نمایش گذاشته می شد. نکته ی دیگری که با این امر ارتباط داشت این بود که در همه ی هنرها نوعی از هم پاشیدگی سنتی و تمایل به ایجاد ساختارهای جدید با استفاده از تکه پاره های کوچک ولی دقیقاً شکل گرفته به چشم می خورد. اینها همه در مورد فلسفہ هم مصداق دارد و نشان می دهد که پیدایش و رشد فلسفہ تا چه حد عمیقاً در بطن فرهنگ هر دوره صورت می گیرد، می شود گفت که فلسفہ ی معاصر از سال ۱۹۰۳ آغاز شد که جی. ای. مو و برتراند راسل از ایده آلیسم غالب در قرن ۱۹ بریدند راسل با آثاری که بوجود آورد پیشتاز شد و دروازه های باز کرد و شاگردش ویتکنشتاین هم به دنبال او رفت و سپس در دهه ی ۱۹۲۰ در اتریش اولین مکتب تمام عیار این فلسفہ ی جدید پایه گذاری شد و حلقه ی وین نام گرفت اعضای حلقه ی وین اسم فلسفہ ای را که بوجود آوردند (پوزیتیویسم منطقی)

علوم مهمل استفاده می کرده است که البته همین هم وجه تسمیه آن به پوزیتیویسم و تحمل منطقی است.

پ.آیر: درست است ولی قضیه آن قدرها هم نوظهور نبود یکی از سنت‌های مستقر در دین بود در اواخر قرن ۱۹ یکی از دانشمندان یا فلاسفه‌ی علم بنام ارنست ماخ همان کسی که کتاب مارکسیسم و مکتب نقدی - تجربی را در نقد نظر او نوشت در دین کارش بالا گرفت. او از حدود دهه‌ی ۱۸۶۰ در پراگ بود و بعد به وین آمد و همان نظر شخصی مانند اشلیک را نسبت به علم داشت و می گفت علم در نهایت باید انسان سروکار داشته باشد. ماخ معتقد بود که چون شناخت ما از واقعیات علمی از راه حواس به ما می رسد پس علم باید نهایت حسیات را وصف کند اعضای حلقه‌ی وین این عقیده را از او گرفتند ولی البته یکی از سنت‌های تجربی دیرین را ادامه می داند. با وجودی که شخصاً نه اطلاعات چندانی از تاریخ فلسفه داشت و نه اهمیتی به آن می دادند آنچه می گفتند به گفته‌های اسکاتلندی دیوید هیوم در قرن ۱۸ شباهت زیادی داشت. بنابراین از این جهت نه آن چنان نوآور بودند و نه انقلابی آنچه جنبه‌ی انقلابی داشت شور و حرارتشان بود و اینکه تصور می کردند فلسفه را به مسیر جدیدی سوق داده‌اند با خودشان فکر می کردند بالاخره کشف کردیم که فلسفه در آینده چه خواهد شد. فلسفه در آینده به خدمت علم در خواهد آمد موضوع این نبود که از علم در فلسفه‌ی خودشان استفاده می کردند آنها اعتقاد داشتند که حوزه‌ی معرفت کاملاً در علم است و معتقد بودند که علم جهان را توصیف می کند. یعنی تنها جهان موجود همین جهان یعنی جهان پیرامون ماست و قلمرو دیگری هم وجود ندارد که فلسفه بخواهد به آن پردازد پس فلسفه می بایست چه کار کند؟! تنها کاری که می توانست بکند تحلیل و نقد سنجش و نظریه‌ها و مفاهیم علمی بود پس علم از این در وارد شد. منطق هم چون ابزار لازم را فراهم می کرد وارد میدان شد. از زمان ارسطو کم و بیش منطق را که باقی مانده بود و در اوایل قرن نوزدهم یک قدم به جلو برداشت البته کسانی مثل (جورج گل) و دموورگان در این راه پیش قدم بودند ولی جهش واقعی در اواخر قرن نوزدهم در نتیجه‌ی کارهای فرگه در آلمان و راسل و وایت هد در انگلستان رخ داد. این افراد ارسطو را رد نکردند فقط نشان دادند کار ارسطو بخش کوچکی از منطق است آنان منطقی گسترده‌تر و پرمعنا‌تر ایجاد کردند که ابزار نیرومندی برای تحلیل در اختیارشان می گذاشت و امکان می داد تا چیزها را دقیق‌تر بیان کنند و چون چیزها را دقیق‌تر بیان کنند و چون به ساختارها بیشتر توجه داشتند و معتقد بودند علم عمدتاً با ساختارها و نسبت‌های بین امور سروکار دارد ایجاد منطق نسبت‌ها توسط اشرودر و پیترز در قرن نوزدهم و راسل و وایت هد در

تجربه‌های دست یافتنی هیچگونه شناختی حاصل کنیم اما این دینی‌ها حتی از این حد هم فراتر رفتن می گفتند: هر قضیه‌ای که با قضیه‌ی سودی نباشد یا نشود آن را با تجربه محک زد و آزمود مهمل است به این ترتیب مابعدالطبیعه را به معنای مورد نظر کانت یکسره رد کردند و به دور انداختند این کار نتایج دیگری هم داشت مثلاً الهیات را محکوم می کند گذشته از این گرچه هیچ یک از پوزیتیویسم‌های منطقی به استثنای (اوتونریات) را پیشینه سیاسی نداشت موضعشان جنبه‌ی سیاسی هم بود در آن زمان اتریش میان دو دسته یعنی سوسیالیست‌ها و یکی از احزاب دست راستی مرکب از روحانیون مسیحی به ریاست دالفوس کشمکش شدیدی جریان داشت بنابراین مخالفت حلقه‌ی دین مابعدالطبیعه به منزله‌ی عمل سیاسی هم بود هر چند اعضای آن چندان کاری با سیاست نداشتند.

ب.م: شما از این که یکی از اعضای حلقه‌ی دین (اوتونریات) نام بردید چون می خواهیم از گروهی از افراد صحبت کنیم چطور است اول روشن کنیم که اعضای اصلی آن چه کسانی بودند. پ.آیر: عرض کنم رهبر رسمی حلقه‌ی دین مردی بود به اسم موریس اشلیک که در اصل آلمانی بود و در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰ در چهل و چند سالگی به دین آمده بود و تقریباً به محض ورود شروع به سازماندهی حلقه کرد او هم مثل بسیاری از اعضا اول فیزیک خوانده بود و عمدتاً به فلسفه‌ی فیزیک علاقه داشت در واقع یکی از بارزترین خصوصیات حلقه احترام فوق العاده به علوم طبیعی بود خوب پس اشلیک رئیس بود بعد از او از لحاظ اهمیت یک آلمانی دیگر بنام رودلف کارناپ بود که قبلاً زیردست منطق دان بزرگ آلمانی فرگه در شهر نیا درس خوانده بود. کارناپ چند سال پس از اشلیک در اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰ به دین آمد و گرچه در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ به پراگ رفت ولی تأثیر زیادی بر جنبش گذاشت اکثر مقالات مجله‌ی ارکن دیت نشریه‌ی حلقه‌ی دین بود او می نوشت و نفر سوم نویرارکی از او نام بردم تصور می کنم اتریشی بود او بیشتر از همه فعالیت سیاسی داشت و حتی بعد از جنگ جهانی اول در حکومت انقلابی حزب اسپار تاگوس در مونیخ سمتی پیدا کرد نویرات در واقع مارکسیسم بود و می خواست در واقع پوزیتیویسم و مارکسیسم را باهم تلفیق کند. او پوزیتیویسم منطقی را عمدتاً نهضت سیاسی می دانست و می خواست تشکیلات سیاسی به آن بدهد.

ب.م: از آنچه گفتید پیداست که از آنچه درباره‌اش صحبت می کنیم واقعاً یک جنبش انقلابی بوده و قصد داشته تصورات مستقر در دین و سیاست و بیش از همه سنت فلسفه‌ی آلمان را از میان بردارد برای بریدن و دور انداختن آنچه به نظرش بافت‌های مرده یا بیمار می رسیده از دو چاقوی جراحی، یکی منطق و دیگری

قرن بیستم ابزاری برای تحلیل فلسفی به دستشان داد.

ب.م: فرمودید که ماخ پیشگام بخش پوزیتیویسم منطقی بود و من هم این نکته را می‌پذیرم اما آیا تصور نمی‌کنید که علاوه بر وجود یک منطق نو در اول قرن یک علم نوین هم وجود داشت که خیره‌کننده‌ی آن انیشتین بود؟! نظام فکری میراث نیوتون که تقریباً ۳۰۰ سال در بیشتر نقاط جهان پذیرفته شده بود و کسی حتی تصورش را هم نمی‌کرد بتوان آن را اصلاح کرد کم کم تحت تأثیر فیزیک جدید فرو ریخت آیا تأثیر نمی‌فرمایید که آن امر بر آنچه پوزیتیویسم‌های منطقی می‌کردند تأثیر زیادی داشت؟! البته تأثیر بسیار زیادی داشت. انیشتین از ماخ متأثر بوده من خودم از دهان او شنیدم که می‌گفت خیلی به ماخ مدیونم خودش می‌گفت که خیلی به ماخ مدیونم پوزیتیویسم‌های منطقی نه تنها کار انیشتین در نسبیت بلکه نظریه‌ی جدید کوانتوم را هم دلیل صحت نظریه خود می‌دانستند. چون انیشتین می‌گفت که تا نسجید که چطور باید در قضایای مربوط به همزمان تحقیق کنید نخواهید توانست معنایی برای آن فائل شوید یا به عبارتی دیگر معنای از همزمان بودن دیگر چیزها وابسته به چگونگی تعیین همزمانی در عمل و بر مبنای مشاهده است. پوزیتیویست‌های منطقی معتقد بودند که این دلیل بزرگی از درون علم بر صحت روش فلسفی آنهاست. در مورد نظریه‌ی کوانتوم هم همین طور. در نظریه‌ی کوانتوم بی‌معناست که بگویید ذره همزمان هم دارای سرعت دقیق و هم موقعیت دقیق است و چون چنین چیزی را نمی‌شود آزمایش کرد، اگر سرعت را اندازه بگیرید در موقعیت ذره انحراف پیش می‌آید و اگر موقعیت را اندازه بگیرید سرعت ذره دچار (اعوجاج) می‌شود پوزیتیویست‌های منطقی از این نتیجه گرفتند که آنچه معنای مفاهیم علمی را تعیین می‌کند چگونگی تحقیق در مورد آنهاست یعنی همان چیزی که ادعای خودشان بود. همه‌ی اینها انگیزه‌ی مهمی برای آنها شد می‌گفتند علم با ماست و ما می‌توانیم که علم را درست تعبیر می‌کنیم. همانطور که گفتم کارناپ و اشلیک در اصل فیزیکی‌دان بودند و نویرات جامعه‌شناس بود.

ب.م: حالا کم کم می‌رسیم به این نکته که ماهیت انقلابی کار پوزیتیویست‌های منطقی چه بوده؟! کاری که می‌کردند این بود که هم منطق جدید و هم علم جدید را در مورد تصورات سنتی و شیوه‌های تفکر سنتی بکار می‌بردند و آن تصورات و شیوه‌ها را تجزیه می‌کردند و یا از نوع تجزیه و صورت‌بندی می‌کردند.

پ.آیر: می‌خواستند بگویند که مسائل فلسفی دیرین یا مهمل و بی‌معنا هستند و یا

به وسیله‌ی فنون صرفاً منطقی قابل حل‌اند.

ب.م: مهم‌ترین نظرات محصل یا مثبتی که در جهت جریان این کار بوجود آوردند چه بود؟!

پ.آیر: خوب باید گفت که سه چیز؛ اول این که همه‌چیز به آن چه به آن اصل تحقیق‌پذیری گفته می‌شود وابسته است اشلیک این اصل را به اختصار اینگونه بیان کرده است: «معنای هر گزاره عبارت است از روش تحقیق در آن است این بیان کمی ابهام دارد و ما از آن زمان تاکنون سعی کرده‌ایم دقیق‌ترش کنیم و هرگز هم کاملاً موفق نشده‌ایم ولی به هر حال دو نتیجه بر آن بوده است: یکی اینکه هر چیزی که قابل تحقیق تجربی نباشد یعنی نشود به وسیله‌ی مشاهده‌ی حسی در آن تحقیق کرد بی‌معناست به این موضوع قبلاً هم اشاره کردم. دیگر اینکه بنابر تعبیر خود اشلیک در همان اوایل از این اصل لازم می‌آید که معنای هر گزاره را می‌شود با گفتن اینکه چه چیزی آن را به تحقیق می‌رساند توجیه کرد. پس همه‌ی قضایای برمی‌گردند به قضایایی که از مشاهده‌ی مستقیم به دست آمده‌اند بنابراین اولین نظر یا آموزه اصل تحقیق‌پذیری بود که هم جنبه‌ی منفی داشت و هم جنبه‌ی مثبت. از جنبه‌ی منفی مابعدالطبیعه رارد می‌کرد از جنبه‌ی مثبت راهی برای تحلیل قضایای معنی‌دار نشان می‌داد. دوم اینکه پوزیتیویست‌های منطقی معتقد بودند و این اعتقاد را بعضاً از ویتکنشتاین گرفته بودند هرچند شواهدی وجود دارد که اشلیک مستقلاً به آن رسیده بود که گزاره‌های منطق دریافتی و در واقع همه‌ی گزاره‌های ضرورتاً صادق به اصطلاح ویتکنشتاین همان گویی یا تکرار معلوم هستند و یک چیز را تکرار می‌کنند مثل اینکه بگوئیم هر مرد عضبی مجرد است یا هر برادری از جنس مرکب است برداشتشان این بود که منطق و ریاضی یکسره به اصطلاح کانت تحلیلی است. آموزه‌ی سوم درباره‌ی خود فلسفه بود پوزیتیویست‌های منطقی تصور می‌کردند که فلسفه باید به قول ویتکنشتاین و اشلیک عمل ایضاح و تشریح باشد جمله‌ای از ویتکنشتاین وجود داشت که اشلیک هم نقل می‌کرد دایر بر این که فلسفه نظریه و آموزه نیست بلکه فعالیت و عمل است حاصل و نتیجه‌ی فلسفه مجموعه‌ای از گزاره‌های صادق و کاذب نیست چون به این گونه گزاره‌ها علوم باید رسیدگی کنند بلکه صرفاً عمل روشن کردن و تحلیل و در بعضی موارد هم بر ملا کردن مهملات است. ویتکنشتاین در اواخر رساله‌ی منطقی - فلسفی گفته که روش صحیح در فلسفه این است که صبر کنیم تا کسی چیزی در زمینه‌ی مابعدالطبیعه بگوید و بعد به او نشان دهیم که مهمل می‌گوید که باید تصدیق کرد که این کار کمی منفی است و در واقع دماغ فیلسوف را می‌سوزاند.

ب.م: در مورد آموزه یا نظریه‌ی اول تصور می‌کنم معنای این عقیده نسبتاً روشن باشد که هر گفته‌ای درباره‌ی دنیا اگر صادق باشد باید تفاوت قابل مشاهده‌ی درباره‌ی چیزی ایجاد کند وگرنه معلوم نیست چطور می‌تواند کاربردی داشته باشد اما وقتی می‌فرمایید معنای هر قضیه عبارت از روش تحقیق در آن است گمان نمی‌کنم مطلب برای کسانی که این برنامه را می‌بینند روشن باشد ممکن است کمی بیشتر در این باره توضیح دهید؟!

ب.م: بحث‌ها شامل مطالب فراوانی شده است برای آنکه مطمئن شویم همه چیز کاملاً روشن است اجازه بدهید رؤس مطالب را مرور کنیم مطابق با آنچه ممکن است آن را بصورت قوی یا شدید اصل تحقیق پذیری بنامیم کلیه‌ی قضایای معنادار بر دو قسم‌اند: قسمت اول قضایای تجربی هستند یعنی قضایای درباره‌ی دنیا که هدفشان باید تفاوت قابل مشاهده‌ای در خصوص چیزی ایجاد کند این گونه قضایا اگر بناست که معنایی بدهند باید تحقیق پذیر باشند البته این امر ضرورتاً به معنای صدق این نوع قضایا نیست ممکن است پس از تحقیق در آنها به کذبشان پی ببریم ولی اگر قرار است قضیه اساساً معنایی داشته باشد باید دسته کم معنای صدق‌اش وجود داشته باشد بنابراین تحقیق پذیر باشد مصداق همه‌ی این مطالب یکی از این دو نوع قضیه‌ی معنادار یعنی قضایای تجربی است. نوع دوم قضایای ریاضی یا منطقی است که هر دوشان در خودشان است و در صورت صدق همان گویی یا تکرار معلوم‌اند و در صورت کذب مستلزم تناقض ذاتی اگر قضیه‌ای از هیچ از این دو نوع نباشد ناگزیر بی‌معناست پوزیتیویست‌های منطقی مسلح به اصل سطح اصل مورد بحث معتقد بودند که زمینه‌های وسیع از گفتار در فلسفه و تقریباً تمام زمینه‌های زندگی باید مرده اعدام شود سئوالی که بلافاصله به ذهن خطور می‌کند این است که وقتی مادر اخلاق یا در زمینه ارزش‌ها یا در زیبایی‌شناسی داوری می‌کنیم روشن است که داوری مان در قضیه از عالم تجربی است و نه همان گونگی پوزیتیویست‌های منطقی از اول به این امر متوجه شده بودند چطور به این مسئله پاسخ می‌دادند؟!

پ.آیر: اینطور نبود که فکر کنند این گونه داوری‌ها قضایایی درباره‌ی دنیا نیستند سنت نسبتاً درازی در اخلاق وجود دارد که پیروان آن قضایای اخلاقی را به اصطلاح خودشان بین موقعیت‌های طبیعی تلقی می‌کنند یعنی قضایایی درباره‌ی اینکه چه چیزی به ازای این خواسته‌ها و خواهش‌های طبیعی انسان منجر می‌شود یا نمی‌شود؟ یا چه چیزی به خوشی و خوشبختی انسان کمک می‌کند و الی آخر مثلاً اشلیک چنین نظری داشت و کتاب خوبی به نام مسائل اخلاق نوشت در آن به دفاع از مسائل پرداخت که اخلاق مربوط می‌شود به اینکه افراد بشر چه می‌خواهند و خواسته‌هایشان چطور باید برآورده شود؟ یعنی در حقیقت نوعی سودنگری یا اصالت سودمندی دیگران مثل کارناپ یا خود من نگرش دیگری داشتند ما معتقد بودیم قضایای اخلاقی خیلی به فرمان شباهت دارند و بنابراین نه صادق

ب.م: در مورد آموزه یا نظریه‌ی اول تصور می‌کنم معنای این عقیده نسبتاً روشن باشد که هر گفته‌ای درباره‌ی دنیا اگر صادق باشد باید تفاوت قابل مشاهده‌ی درباره‌ی چیزی ایجاد کند وگرنه معلوم نیست چطور می‌تواند کاربردی داشته باشد اما وقتی می‌فرمایید معنای هر قضیه عبارت از روش تحقیق در آن است گمان نمی‌کنم مطلب برای کسانی که این برنامه را می‌بینند روشن باشد ممکن است کمی بیشتر در این باره توضیح دهید؟!

پ.آیر: بله البته اشلیک و پیش از او ماخ در ابتدا فکر می‌کنند که همه‌ی قضایا را می‌توان به قضایای داده‌های حسی برگرداند. یعنی داده‌هایی که مستقیماً از مشاهده حاصل شدند ویتکنشتاین هم احتمالاً همینطور فکر می‌کرد. هر چند روشن نیست که مقصود از قضایای روشن و ساده و ابتدایی اتمی یا ذره‌ای که او می‌گفت چه بود؟ این کار عملاً به نتیجه نرسید. چون به مشکلات زیادی برخورد مثلاً در مورد قضایای کلی مانند اینکه هر کلاغ سیاهی است یا گازی وقتی حرارت ببیند منبسط می‌شود تعداد افراد نامتناهی است و چون نامتناهی است محال است بتوانید قضیه را به معنایی که گفتم به داده‌های حسی برگردانید پس اشلیک به ناچار تدبیری اندیشید و گفت این امور قضایا اساساً گزاره نیستند بلکه قاعده‌اند صرفاً قواعدی برای رفتن از یک قضیه‌ی جزئی به هر قضیه‌ی جزئی دیگر قواعد استنتاج‌اند ولی مشکل به همین جا ختم نمی‌شد. کاملاً روشن است که در مورد گزاره‌های علمی اتم و الکترون هسته‌ی اتم و مانند آن اگر بخواهید این گزاره‌ها را با استفاده از الفاظ دال بر رنگی و گردی و غیره بازنویسی کنید این کار شدنی نیست پس به دلایل مختلف این اصل سست شد. فکر برگرداند قضایا کنار گذاشته شد و تنها به این شرط اکتفا شد که برای اینکه گزاره معنای بدهد باید با مشاهده‌ی حسی قابل تأیید باشد به عبارت دیگر بخشی از معنای گزاره نامعین گذاشته شد. معنای گزاره از موارد واقعاً تأیید شده بدست می‌آمد مواردی که آزمایش شده باشند بقیه همچنان مبهم می‌ماند ولی این حرف به بعضی از اعتقادات مثلاً درباره‌ی گذشته منجر شد که خرد پسند نبود قضایای مربوط به گذشته مساوی با دلایل و شواهد اون‌ها گرفته می‌شد تصور بر این بود که گفتن این که ژولیو سزار از رودخانه‌ی دوبیکون گذشت اینطور معنا می‌دهد که اگر من فلان کتاب تاریخ را بردارم می‌بینم که فلان الفاظ در آن نوشته شده یا اگر فلان جا را حفاری کنم فلان آثار تاریخ را در آن پیدا می‌کنم و الی آخر. این عقیده‌ای است که من خودم در کتاب (زبان، حقیقت و منطق) بیان کردم ولی به نظرم امروز خیلی دور از عقل به نظر می‌رسد و بعد مشکلاتی درباره‌ی اذهان دیگر مردم هم وجود داشت اگر من بگویم شما فلان احساس را دارید تنها کاری که می‌توانم بکنم

هستند و نه کاذب نظریه‌ای که من بوجود آوردم نظریه عاطفی یا هیجانی در مورد اخلاق بود که می‌گفت قضایای اخلاقی مبین احساسات هستند کارناپ عقیده داشت که این گونه قضایا بیشتر دستورات هستند پس اخلاق به دو صورت وارد بحث می‌شد یکی به صورت واقعیات طبیعی یعنی مربوط به آنچه به خوشی و خوشبختی انسان منجر می‌شود که در اینصورت حقیقت‌های علمی در روانشناسی و جامعه‌شناسی و مانند آن ربط پیدا می‌کند و دیگری نه به عنوان مهمالات مابعدالطبیعی و نه بیانگر واقعیت بلکه دارای کیفیات امری و هیجانی.

ب.م: پوزیتیویست‌های منطقی از اصل تحقیق مثل تیغ او کام استفاده می‌کردند که با آن چپ و راست می‌زدند و انواع چیزها را می‌بردند و دور می‌انداختند این کار در کسانی که تحت تأثیر آن قرار گرفتند از این جهت که جهان و فلسفه چطور به نظرشان برسد تأثیر عظیمی داشت اینطور نیست؟

پ.آیر: خب یکی از آثاری که داشت و شما در آغاز این گفت و گو به آن اشاره کردید این بود که فلاسفه در مورد کارشان خود آگاهی به مراتب بیشتری پیدا کردند و از آن پس می‌بایست فعالیت خودشان را توجیه می‌کردند بر پایه‌ی این فرض که میدان سراسر در تصرف علوم طبیعی است و فلسفه نباید رقیب علم شود می‌بایست جایی برای علم پیدا شود توجه فلاسفه بیش از پیش به این جلب شد که اساساً حرف حساب فلسفه چیست حلقه‌ی بین تنها منشأ تأثیر در این باره نبود در انگلستان تأثیر کسانی چون جی.ای. مور هم بود که از نظرات مشابه ولی به دلایل دیگر دفاع می‌کردند و مثلاً مور معتقد بود که بعضی از گزاره‌های مبتنی بر شعور عامه یا عقل سلیم بدون تردید هم صادق‌اند می‌شود نشان داد که این امر به علوم هم تسریع پیدا می‌کند منتها هر یک از این حوزه‌ها ملاک‌های خودش را دارد تحت تأثیر حلقه‌ی بین و کسانی مثل مور فلاسفه کم کم به این نتیجه رسیدند که تنها نقش و وظیفه‌ی آنها تحلیل است بعد این سؤال مطرح شد که تحلیل چیست و چگونه انجام می‌شود و روش‌های آن چیست و چه ملاک‌هایی دارد و نظایر اینها.

ب.م: و با پیدایش چنین محرکی تحلیل به درجه‌ای از ظرافت و پیچیدگی رسید که هرگز در گذشته به آن نرسیده بود ملاحظه بفرمایید که آن چه عرض می‌کنم مبادا مطلب را به طرز نامعقولی جلوه بدهد پوزیتیویست‌های منطقی معتقد بودند برخلاف اعتقاد متداول وظیفه فلسفه این نیست که هر چیز تازه‌ای درباره‌ی جهان کشف کند یا به توصیف آن بپردازد چون سراسر این میدان در تصرف علوم مختلف است و هیچ جایی برای فلسفه نیست!!

پ.آیر: بله جایی ندارد.

ب.م: بنابراین عقیده بر این بود که کار فلسفه اصلاح روش‌های علوم است یعنی مفاهیمی که در آن بکار می‌رود و روش‌هایی که در استدلال علمی از آنها استفاده می‌شود نکته‌ی اخیر یعنی تفکیک روش‌های استدلالی و درست و اصولی از نادرست و غیراصولی در علوم از همه مهمتر بود.

پ.آیر: به زبان تخصصی این طور می‌شود گفت که فلسفه موضوعی از مرتبه‌ی دوم تشخیص داده شد هر موضوعی در آن راجع به جهان صحبت می‌شود از مرتبه‌ی اول بود بنابراین این موضوع مربوط به مرتبه‌ی دوم درباره‌ی صحت راجع به جهان بنابر تعبیر گلبرت رایت که می‌گفت فلسفه صحبت درباره‌ی صحبت است.

ب.م: ما حالا درباره‌ی صحبت، صحبت می‌کنیم و در این جا می‌رسیم به مسئله‌ی زبان یکی از خصوصیات برجسته‌ی پوزیتیویسم منطقی تأکید کاملاً جدیدی بر اهمیت فلسفه بود برتراند راسل در کتابش بنام رشد فلسفه‌ی من می‌نویسد که تا پیش از چهل و چند سالگی زبان برایم نامرئی بود یعنی وسیله‌ای که ممکن بود بی‌آنکه مورد توجه باشد از آن استفاده کرد و فراموش نکنیم او تا آن سن همه‌ی کارهای فلسفی‌اش را امروز موجب شهرتش شده انجام داده بود او می‌گفت تا آن زمان فکر می‌کردم که زبان یک چیز روشن و واضح است یعنی چیزی که مانند واسطه بکار گرفته می‌شد ولی توجه خاصی به آن نمی‌شد تا پیش از قرن حاضر اکثر فلاسفه هم همین نگرش را داشتند یعنی ناآگاهانه و بدون توجه به بذل خاص به عنوان واسطه یا به عنوان وسیله‌ای برای بیان اندیشان استفاده می‌کردند پوزیتیویسم منطقی نگرش کاملاً متفاوت دارد یعنی زبان را به مشغله‌ی عمده‌ی فلاسفه تبدیل کرده است.

پ.آیر: تصور می‌کنم این حرف درست است البته می‌توان گفت که علاقه به زبان از خیلی زودتر حتی از زمان سقراط آغاز شد زمانی که راه می‌افتاد و می‌پرسید: عدالت یعنی چه؟ (چیست)، معرفت چیست؟ ادراک چیست؟ شجاعت چیست؟ ولی این پرسشها را سئوالاتی درباره‌ی لفظ تلقی نمی‌کرد. افلاطون آنها را سئوال از مجرداتی تلقی می‌کرد که معتقد بود وجود حقیقی دارند و بنابراین او هم این سئوالات را لفظی نمی‌دانست با این حال در نگاه به گذشته شاید بتوان آنها را سئوالاتی درباره‌ی معانی الفاظ دانست. تصور می‌کنم احتمالاً از اوایل قرن بیستم است که به این اشتغال خاطر مفرط و خواسته و دانسته به زبان برمی‌خوریم و به کسانی مثل ویتکنشتاین و راسل که به رابطه‌ی زبان با دنیا توجه و علاقه داشتند. این مسئله برای ویتکنشتاین اهمیت داشت و رساله‌ی منطقی - فلسفی

کلام و لفظ را فقط برای نفس این کار و بدون در نظر گرفتن آن به عنوان وسیله‌ای برای حل مسائل مختلف مورد توجه قرار بدهد. به نظر من این کار بی‌هوده‌ای است بلکه درست است تمثیلی فک می‌کنم امروز هم عمدتاً معانی الفاظ را بررسی می‌کنند منتها به دلیل آنکه معانی همان الفاظی است که مورد بررسی واقع می‌شود و از این جهت مهم است که با واقعیات جهان شباهت و غرابت زیادی دارد.

ب.م: تصور می‌کنم ما حاصل فرمایش شما این است که بررسی کاربرد زبان همان بررسی ساحت جهان است به نحوی که به تجربه‌ی بشر در می‌آید به این ترتیب رابطه‌ی منطقی روشنی بین آنچه که فرمودید و نظریات ویتکنشتاین و پوزیتیویست‌های منطقی وجود دارد بنابراین وظیفه‌ی اصلی و اساسی فلسفه صورت بندی نظریه‌های درباره‌ی فعالیت تجزیه و تحلیل نیست بلکه فلسفه فی نفسه باید تحلیل باشد و گزاره‌ها را تحلیل کند به نظر من این امر تأثیر بسیار عمیقی در افراد تحصیل کرده‌ی غیرفلسوف داشته است وقتی من کمی بعد از جنگ جهانی دوم در دوره‌ی لیسانس تحصیل می‌کردم خیلی از افرادی که حتی فلسفه هم نمی‌خواندند به شدت تحت تأثیر این نظریه بودند و همین که چیزی درباره‌ی هر موضوعی بدون کوچکترین ربطی به فلسفه می‌گفتند فوراً گریبانان را می‌گرفتند و اگر می‌خواستید در این گفته تحقیق کنید با چه روشی تحقیق می‌کردید منظور آن دقیقاً از این حرفی که زدید چه بود؟ یا انتظار دارید چه نوع جوابی به سؤال شما بدهم.

ب.آیر: بله، بلکه تصور می‌کنم اینطور بود و تا حدودی تقصیر من بود.

ب.م: حالا که صحبت به شخص شما کشیده شد جالب خواهد بود که به رابطه‌ی شخصی شما با جنبش پوزیتیویسم منطقی برسیم. قبلاً فرمودید که اشخاص برجسته در وین چه کسانی بودند و از بعضی از نظرات محوری و مهمشان هم صحبت کردید همه می‌دانند که شما این نظریات را به انگلستان آوردید. نظریاتی که تأثیرات عظیمی بر جای گذاشت چطور شد دست به این کار زدید؟
ب.آیر: خب، من در سال ۱۹۲۹ به آکسفورد رفتم و در سال ۱۹۳۲ فارق‌التحصیل شدم در کالج کراین چیر شاگرد گیلبل وایت بودم و بعد از گرفتن لیسانس به سمت مربی فلسفه در همان کالج منصوب شدم ولی چند ماه مرخصی بدون حقوق گرفتم فکر کردم برای درس خواندن تر ویتکنشتاین به کمبریج بروم اما گیلبل رایت گفت نه این کار و نکن و به جای این کار برو به وین. دو سال قبل از آن فکر می‌کنم او در کنگره‌ای در آکسفورد با اشلیک آشنا شده بود فقط نیم ساعت با او حرف زده

می‌بایست به آن پاسخ بدهد ولی البته می‌دانیم که او در پایان رساله نوشت که آن رابطه را فقط می‌توان نشان داد و نمی‌شود توصیف‌اش کرد فکر می‌کنم توجه خاص به عملکرد زبان از اواخر جنگ جهانی دوم شروع شد.

ب.م: و دین امر فلسفه را به وضعی کشاند که همین که شخص هرگونه حکم یا اظهاری بکند دیگران فوراً دست به کار می‌شوند و آن را به عنوان گزاره‌ی لفظی تکه تکه می‌کنند و درصدد توضیح مفاهیمی که در آن بکار رفته و تحلیل نسبت‌های بین اجزای گزاره و نمایاندن صورت منطقی آن و چیزهای دیگر بر می‌آید بنابراین هنوز دیری نگذشته چنین به نظر می‌رسد که فلسفه اصولاً درباره‌ی مجالات و الفاظ است. خیلی از مردم غیر فیلسوف حتی از مدتی پیش به این نظر رسیده‌اند که فلاسفه فقط به زبان توجه دارند و گاهی با تحقیر می‌گویند: «کار فیلسوف بازی با الفاظ است» ممکن است توضیح دهید که چرا این پیش داوری در مورد فلسفه نادرست است.

ب.آیر: خب، بخش بزرگی از فلسفه بدون شک درباره‌ی زبان هست چون در آن بین انواع مختلف گفته‌ها فرق گذاشته می‌شود و بعضی از انواع عبارات تحلیل می‌شود. من از این بابت هیچ تأسفی ندارم و گمان نمی‌کنم لازم باشد پوزشی بخواهم ولی از این بگذریم تصور می‌کنم پاسخ مسئله این باشد که درباره‌ی زبان و درباره‌ی جهان تفاوت چندان روشنی نیست. چون جهان همین جهانی است که توصیف می‌شود؛ همین جهانی که در نظام مفاهیم ما ظاهر می‌شود. وقتی شما در نظام مفاهیم ما کاوش می‌کنید در عین حال درباره‌ی جهان هم کاوش می‌کنید. مثالی می‌زنم؛ فرض کنید کسی به مسئله‌ی علیت علاقه داشته باشد مسلماً همه‌ی ما فکر می‌کنیم علیت در جهان وجود دارد شخصی را پشه‌ی آنافل می‌زند و او به بیماری مالاریا مبتلا می‌شود و مواردی از این دست. هر چیزی علت چیز دیگری است. ممکن است مسئله را این طور بیان کرد که علیت چیست؟ این سؤال کاملاً سؤالی درست و مهم و در واقع یکی از سئوالات سنتی در فلسفه است ولی می‌شود فلسفه را این طور هم مطرح کرد که فضایی مربوط به علیت را چطور باید تحلیل کنیم وقتی می‌گوییم که یک پیز علت چیز دیگری است معنای این حرف چیست؟ ممکن است به نظر برسد که سؤال شما اینجا صرفاً لفظی است ولی در حقیقت همان سؤال قبلی است فقط صورت متفاوتی به آن داده‌اید که، امروز به نظر اکثر فلاسفه صورت روشن‌تری است. البته این رسم مدت‌هاست که دیگر معمول نیست مسئله مربوط به حدود بیست سال پیش است عمدتاً در نتیجه کار فیلسوفی بنام جان آیتن اتفاق افتاد که به مکتب آکسفورد معروف شد یعنی فلاسفه مایل بودند کاربرد

بود ولی فکر می‌کردم آدم جالبی است و اینطور به نظرش رسیده بود که اتفاقات مهمی در وین در جریان است و تصور می‌کنم. چندان از مقاله‌های اعضای حلقه‌ی وین را خوانده بود بنابراین به من گفت ما می‌دانیم ویتکنشتاین در کمبریج چه می‌کند ولی نمی‌دانیم در وین چه خبر است برو آنجا ببین و به ما بگو. در آن زمان من تقریباً املاء آلمانی نمی‌دانستم ولی فکر می‌کردم بتوانم آنقدری یاد بگیرم که بفهمم جریان چیست؟ به این ترتیب با معرفی نامه‌ای از رایل به اشلیک، راه افتادم. اشلیک گفت تو هم بیا وارد حلقه‌ی ما شو منم وارد شدم و تنها فرد خارجی دیگری که اجازه‌ی ورود پیدا کرده بود فیلسوف معروف آمریکایی کواین بود و ما باهم بودیم من در نوامبر ۱۹۳۲ به وین رفتم، فکر کنم ۲۲ سال داشتم دقیقاً ۲۲ سال داشتم می‌نشستم چون آنقدر آلمانی بلد نبودم که در بحث‌ها شرکت کنم به مباحثات بین اشلیک و نویرات با دقت گوش می‌کردم وقتی به انگلستان برگشتم از آن مطالب اشباع شده بودم. مقاله‌ای تحت عنوان «برهان امتناع مابعدالطبیعه» نوشتم که در مجله‌ی «ماین» چاپ شد یک روز آیزنبرگ برلین به من گفت: حالا که فکر مذکری غیر از این نداری چرا کتابی دربارش نمی‌نویسی؟ گفتم درست است چرا نویسم و نشستم و در ظرف ۱۸ ماه کتاب زبان، حقیقت و منطق را نوشتم در آن سال ۲۴ سال داشتم. وقتی کتاب منتشر شد اول چندان با اقبال روبرو نشد فلاسفه‌ی مسن‌تر از آکسفورد سخت به خشم آمده تا جایی که قبل از جنگ جهانی دوم در آکسفورد شغل تدریس به من داده نمی‌شد و به ناچار عضو پژوهشگر هیئت علمی باقی ماندم کتاب فروش چندان هم نداشت بعد از جنگ بود که وقتی تجهیز چاپ شد این موفقیت عظیم را به دست آورد ولی تصور می‌کنم قبل از جنگ هم جوان‌ها تحت تأثیر آن بودند، نخست به هیجان آمده بودند و آن را نوعی رهایی تلقی می‌کردند توجه داشته باشید که قبل از جنگ فلاسفه‌ی آکسفورد بسیار بی‌حاصل و نازا بود چند پیرمرد بودند که فقط به تاریخ فلسفه علاقه داشتند و می‌خواستند آنچه را که افلاطون گفته بود تکرار کنند و هر کسی را که می‌خواست حرف تازه‌ای بزند تو سری بزنند کتاب من مثل بمب عظیمی بود که زیر این اشخاص به کار گذاشته باشند اما به نظر جوانها نوعی رهایی بود و از این جهت می‌تواند تأثیر عظیمی در تاریخ داشته باشد.

ب.م: ممکن است مطلبی هم در تأثیر آن در خارج از حوزه‌ی فلسفه بفرمایید؟! به نظر من کتاب شما نه تنها در علم و منطق و فلسفه بلکه در زمینه‌هایی مثل نقد ادبی و تاریخ و جز اینها هم تأثیرات واضحی داشته است.

پ.آیر: بله در علم احتمالاً تأثیرش مثلاً به پای آثار کارل پوپر نمی‌رسید منطق اکتشافی او یکسال جلوتر به آلمانی چاپ

شده بود و فکر می‌کنم بیشتر مورد پسند خود دانشمندان بود با این حال دانشمندان هم احساس می‌کردند کتاب خوبی است چون در آن می‌گفت که اهمیت آنها از همه کس بیشتر است و از این حرف خوششان می‌آمد دیگر لازم نبود نگران باشند فیلسوفی بالای سرشان بایستد و بگوید نه این حرف را نزن البته در گذشته هم هرگز از این بابت نگران نبودند ولی به هر حال دوست داشتند که کسی بگوید کار واقعاً اساسی کاری است که شما انجام می‌دهید.

ب.م: اگر نه فقط کتاب شما بلکه کل جنبش پوزیتیویسم منطقی را در نظر بگیریم که آن کتاب هم جزئی از آن بود تصور می‌فرمایید تأثیر آن در سایر اعضا چه بوده است؟! **پ.آیر:** فک می‌کنم تأکید زیاد بر وضوح و مخالفت شدید با آنچه ممکن است به آن آشفته فکری گفت دستور به اینکه واقعیت امور نگاه کنید و واقعیت را آنطور که هستند ببینید و حقه‌بازی و یاوه‌گویی را دور بیندازید این امر برای جوان‌ها در هر زمینه‌ای که کار می‌کردند خیلی هیجان‌انگیز بود و فکر می‌کنم با واکنش عمومی در برابر ریا و تزویر دوره‌ی ملکه‌ی ویکتوریا سازگاری داشت مثل آن کودک در قصه‌ی معروف هانس کریستین آندرسون که همانطور که خودتان مقدمه‌ی بحث گفتید دستانش در آن زمان همه جا دهان به دهان می‌گشت، می‌گفت: امپراطور لباس به تنش نیست و همین طور لخت و برهنه می‌گردد این مفهوم یعنی اینکه معرفت لخت و برهنه است خیلی هیجان‌انگیز بود بیشتر از هر چیز دیگری هیجان‌انگیز بود این که خودش به تنهای برای توضیح اینکه چرا پوزیتیویسم منطقی چنان نماد و خصومت پرشوری برانگیخت کافی است حکومت‌های خودکامه مثل حکومت‌های کمونیست‌ها و نازی آن را به کلی ممنوع کردند، حتی لیبرالها هم ناراحت و مشوش شدند تا حدودی، بله فکر می‌کردند زیادی بت‌شکنی می‌کنند.

ب.م: ولی این کتاب لابد نقایصی هم داشته امروز که به گذشته نگاه می‌کنید چه اشکال عمده‌ای در آن می‌یابید؟

پ.آیر: فکر می‌کنم مهمترین اشکال آن این بود که یکسره عادی از حقیقت بود شاید هم زیادی سخت‌گیری می‌کنم هنوز هم میل دارم بگویم که در روح کتاب حقیقتی وجود داشت، نگرش و برخوردش درست بود ولی اگر به جزئیاتش نگاه کنیم: اولاً اصل تحقیق هیچ وقت درست صورت بندی نشد چند بار سعی کردم اما هر دفعه یا بیش از حد چیزهایی در آن گنجاندم یا کمتر از حد کافی. تا امروز این اصل صورت بندی دقیق و منطقی پیدا نکرده است. ثانیاً مسئله‌ی برگرداندن یا تحویل قضایا است که عملی نیست حتی قضایای عادی و ساده درباره‌ی قوطی سیگار و عینک و زیرسیگاری را هم نمی‌توانید به قضایایی درباره‌ی

که خواستند در آن عرصه بسازند دیگر سر بار نیست.

پ.آیر: درست است بله شاید کمی بیشتر از این بود پوزیتیویسم منطقی بسیار رهاننده بود اجازه بدهید برگردیم به حرفی که ویلیام جیمز یکی از پیروان پراگماتیسم زده است نه یکی از پوزیتیویسم‌های منطقی، ویلیام جیمز جمله‌ای داشت که در آن درباره‌ی ارزش پولی قضایا بحث می‌کرد این حرف خیلی مهم است پوزیتیویست‌های منطقی اولیه در اشتباه بودند که فکر می‌کردند هنوز می‌شود پشتوانه‌ی پول را با طلا حفظ کرد یعنی اگر اسکناس‌ها را به بانک ببرید به شما طلا خواهند داد شکی نیست که موفق به این کار نخواهید شد چون به اندازه‌ی کافی طلا وجود ندارد و مقدار اسکناس زیاد است اما به هر حال پول باید پشتوانه داشته باشد ممکن است شخصی به چیزی حکم کند که نتوانید آن را به قضیه‌ای در بیان مشاهدات برگردانید بسیار خب ولی با وجود این اهمیت دارد که چطور می‌توانید گفته‌ی او را به آزمون بگذارید و بپرسید چه مشاهداتی به موضوع ربط پیدا می‌کند به عقیده‌ی من این امر هنوز هم صادق است.

ب.م: جنابعالی به عنوان یکی از پیروان سابق پوزیتیویسم منطقی با اینکه می‌فرمایید جزئیات نظریات آن مکتب صحت نداشت آیا همان روش عمومی را اتخاذ می‌کنید؟ و آیا هنوز هم کم و بیش به برخورد با آن مسائل منتها با آزادی بیشتر و دید بازتر می‌پردازید.

پ.آیر: بله تصور می‌کنم همینطور است امروز که سالخورده-ترم کارها را کندتر انجام می‌دهم و مسلماً نه به درخشانی گذشته البته اگر بشود گفت که اصولاً در گذشته درخششی وجود داشت ولی شاید باشالوده‌هایی استوارتر.

ب.م: خیلی مچکرم پرفسور آیر.

داده‌های حسی برگردانید چه رسد به قضایای انتزاعی‌تر در علم پس همانطور که گفتیم برگرداندن قضایا که راسل در اوایل کار اشلیک به آن معتقد بودند عملی نیست. ثالثاً: من امروز بسیار شک دارم که قضایای منطقی و ریاضی به معنای جالب توجهی قضایای تحلیلی می‌باشند فلاسفه‌ای مانند کوانن با کارهایی که اخیراً کردند اساساً کل فرق بین قضایای ترکیبی و تحلیلی را مورد تردید قرار دادند من هنوز میل دارم این فرق را بالاخره به نحوی نگه دارم اما باید تصدیق کنم که تمایز مورد بحث به آن روشنی نیست که روزگاری گمان می‌کردم البته واضح است که قضایای ریاضی به معنای خاص با قضایای مربوط به عالم تجربه تفاوت دارند ولی اصلاً مطمئن نیستم که آنطور که آن وقتها می‌گفتم درست باشد که بگوییم صدقشان مبنی بر قرارداد است به هر حال مسئله به دفاع فراوانی نیز دارد به علاوه سرتاسر این ادعا نادرست است که قضایای مربوط به گذشته را می‌توان برگرداند به دلایل و شرایط کنونی و آینده مؤید آنها از این گذشته آموزه‌های ما راجع به اذهان دیگران درست نبود ولی تصور می‌کنم نظریه‌هایی که در اخلاق داشتیم در جهت صحیح سیر می‌کرد هر چند آن هم زیادی مختصر بود پس اگر وارد جزئیات بشوید چندان چیزی باقی نمی‌ماند آنچه باقی می‌ماند صحت باقی و عمومی نگرش است یعنی.

ب.م: ببینید آیا با بیان من به این صورت موافق-اید؟ وقتی امروز به عقب نگاه می‌کنیم می‌بینیم که آنچه پوزیتیویسم منطقی به نظری رسیده تقریباً به کلی منفی بوده است پوزیتیویسم منطقی خیلی از چیزهایی که تا امروز فلسفی پردازش خردپسند به نظر می‌رسید از سر راه برداشت یعنی چیزهایی که امروز از پشت عدسی منطقی نو و علم نو نگاه می‌کنیم می‌بینیم غیرقابل قبول بوده است میدان باز و صاف شد منتهی حالا می‌بینیم که پیروان جنبش جز صاف کردن میدان در واقع موفق به کارگیری نشدند چون چیزی



تحقیق و پژوهش

از دیگر ویژگی‌ها و مسائل مطرح در تحقیق و پژوهش، جهت‌گیری پژوهش می‌باشد. هر مطالعه هدف معینی را دنبال تعقیب می‌کند و برحسب آن هدف در طبقه‌ی خاصی از تحقیقات (بنیادی، کاربردی و...) مندرج می‌گردد.

اهداف پژوهش را می‌توان به سه قسم عمده ارجاع داد:

۱. جهت‌گیری فن‌شناسانه که به پیش‌بینی و کنترل معطوف است و عمل ابزاری یا به تعبیرهای ماس، عمل قصدی عقلانی علم را موجب می‌شود.
۲. جهت‌گیری روش‌شناسانه که به تصحیح و توسعه‌ی علم از طریق افزودن اعتبار و صدق یافته معطوف است.

هدف‌گذاری تحقیق:

موضوع تحقیق، مسئله، دامنه‌ی پژوهش، ارزیابی و مدیریت اجرای پروژه به هدف تحقیق وابسته است. تعیین هدف از راهبردی‌ترین تصمیم‌گیری‌های پژوهشی است. موفقیت در هدف‌گذاری مرهون شناخت شرایط و ویژگی‌های هدف مناسب است. هدف تحقیق باید مشخص، متمایز، روشن، دست‌یافتنی، قابل‌سنجش و مفید و برخوردار از اولویت و ضرورت باشد.

و در نهایت مدیریت علمی تحقیق:

وظایف عمده‌ی مدیریت پروژه‌ی مطالعاتی را می‌توان هفت مورد دانست: هدف‌گذاری، صورت‌بندی مسئله، ارائه‌ی فرضیه‌ی تحقیق، تعیین روی‌آورد‌های مقرب، تعیین شاخص‌گزینش و شیوه‌ی سنجش اطلاعات، تعیین شیوه و روش‌های پردازش و ارزیابی علمی پروژه‌های تحقیقی.

منبع:

قراملکی احدفرامرزی (استاد دانشگاه تهران)، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، کتاب روش‌شناسی مطالعات دینی، مشهد مقدس حرم مطهر، چاپ ششم.

برای مواجه و بررسی یک مسئله نخست نیازمند شناخت آن مسئله و نیازمند تحقیق و پژوهش در آن مسئله هستیم. تحقیق عبارت است از تغییر کنترل یا هدایت شده‌ی موقعیت نامعین بصورت موقعیتی که از لحاظ مشخصات و روابط کاملاً معین و ثابت می‌باشد و در وضعی قرار داده که عناصر موقعیت اصلی بصورت یک کل متحد تغییر یافته‌اند.

فرآیند پژوهش در نگاه اجمالی:



نخستین گام در تحقیق کارآمدی و ثمربخشی هر مطالعه و پژوهشی شناخت ابعاد مختلف آن است.

طرح مسئله:

پیش از اقدام به یک فعالیت باید به نقد و ارزیابی تصور خود از آن فعالیت پردازیم تصور ناقص و نارس سبب می‌شود تا ابزارهای شایسته برگرفته نشود. تصور ما از یک فعالیت، نقش مهمی در انتخاب ابزارها، شیوه‌ها و روش‌های انجام آن فعالیت دارد.

نقش مسئله در کارآیی و اثر بخشی تحقیق:

۱. تحقیق، دارای هدف معین و قابل تحقیق و سنجش می‌گردد.
۲. ذهن به وسیله‌ی مسئله، بارورتر می‌شود.
۳. نوآوری از حیث مسئله، فرضیه نو نظریه‌ی جدید با روش نوین تحقیق می‌یابد.
۴. علم از مسئله فربه می‌شود.
۵. فرآیند تحقیق، گذار ارزشمند از فرضیه به نظریه و مرهون مسئله است.
۶. شناخت و نقد منابع تحقیق در گرو مسئله است.

حکما و عرفای آذربایجان اردبیل

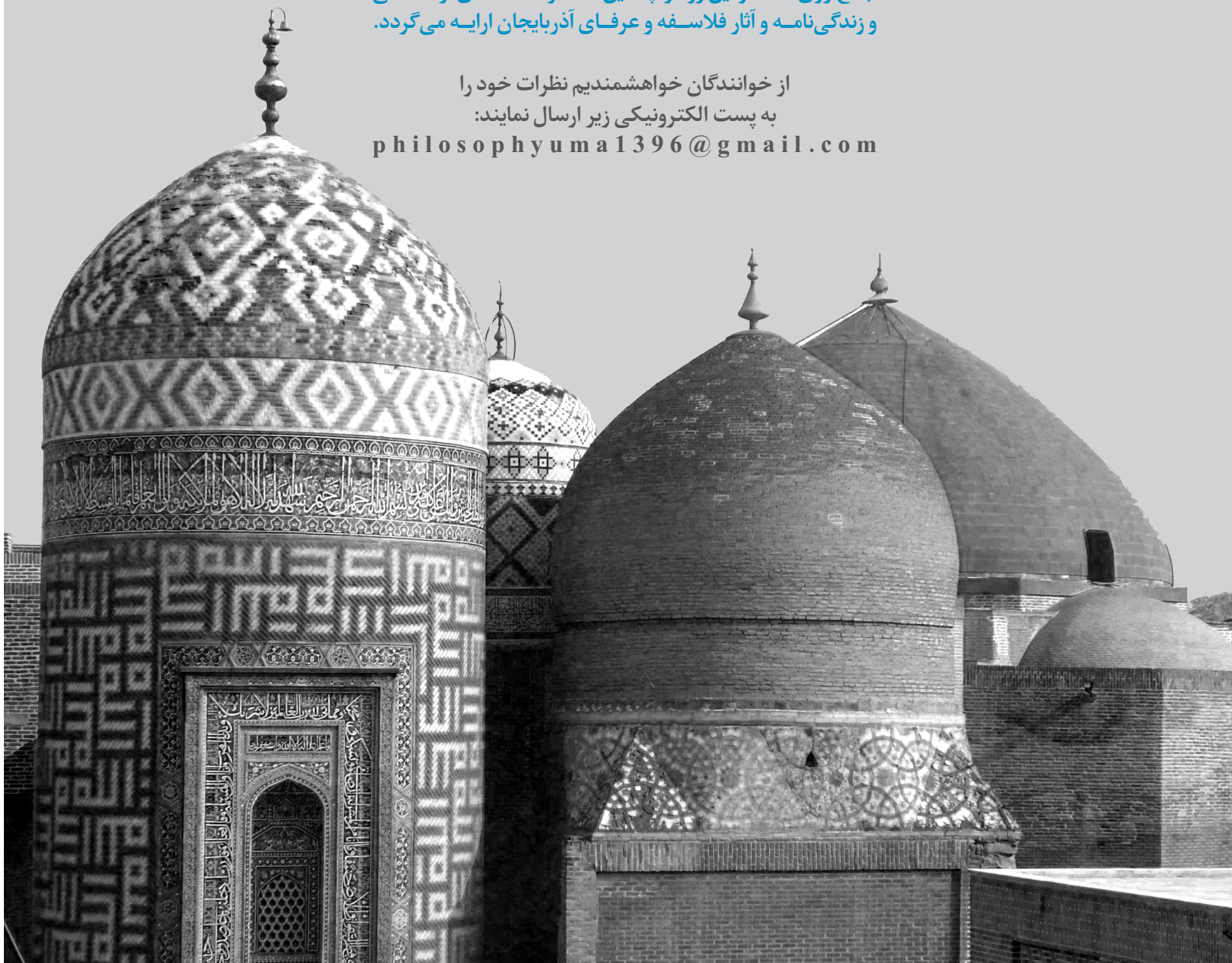


رضا آزر، زینب ارشادی، سماء اسفندیاری، سائاز طاعتی، صبا عباسزاده
زینب کرامتی، شیرین محرمی، یگانه محمدی‌فر، یگانه ملکی
زهرا یزدان‌دوست (دانشجویان مقطع کارشناسی فلسفه دانشگاه محقق اردبیلی)

انجمن علمی فلسفه، برای تهیه کلیپی از زندگی‌نامه و آثار فلاسفه و عرفای استان اردبیل و آذربایجان، با همکاری گروه فلسفه دانشگاه محقق اردبیلی و جناب آقای خلیل ملاجوادی اقدام به جمع‌آوری اسامی و عکس‌ها و آثار اندیشمندان این خطه نموده است. انجمن فلسفه بر آن است که پیش از تهیه کلیپ با به اشتراک گذاشتن متن کلیپ، نظرات و انتقادات خوانندگان محترم را برای بهتر کردن محتوای کلیپ جمع‌آوری کند؛ از این رو در چندین شماره خلاصه‌ای از اسامی و زندگی‌نامه و آثار فلاسفه و عرفای آذربایجان ارائه می‌گردد.

از خوانندگان خواهشمندیم نظرات خود را
به پست الکترونیکی زیر ارسال نمایند:

philosophyuma1396@gmail.com



مقدس اردبیلی



احمد بن محمد اردبیلی معروف به «مقدس اردبیلی» و «محقق اردبیلی»، از علمای بزرگ اسلام شیعه در قرن ۱۰ هجری است. وی در عصر صفویه و در شهر اردبیل دیده به جهان گشود. پس از کسب تحصیلات ابتدایی، به قصد تحصیلات عالیه، به نجف اشرف مهاجرت کرد. وی همواره در جستجوی دانش بود و در طول عمر پر برکت خود از هیچ کوششی برای آموختن غفلت نمی کرد. و هر جا که از وجود دانشمند یا عالمی باخبر می شد به خدمتش می رفت و از علم و معرفت وی بهره می گرفت. به همین دلیل زمانی نیز برای استفاده از محضر فیلسوف و عالم و اراسته جمال الدین محمود (از شاگردان فیلسوف نامی جمال الدین اسد دوانی) به شیراز مهاجرت کرد و مدتی نزد وی به تحصیل علوم عقلی مشغول شد. احمد بن محمد در بین مردم به مقدس اردبیلی، و در میان خواص و فقها به محقق و مدقق شهرت دارد و عامل این شهرت، وجود آن آثار و تحقیقات گرانقدری است که

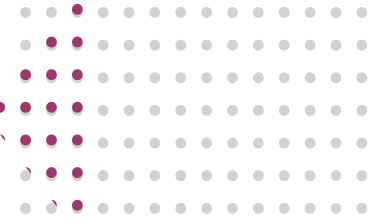
کتاب «حدیقه الشیعه» را مقدس اردبیلی نوشته است اما واقعیت آن است که انتساب این کتاب به مقدس، صحیح نیست. زیرا کتاب «حدیقه الحقیقه» سال ها پس از مقدس اردبیلی تنظیم شده است. آثار وی عبارتند از: استیناس المعنویه (در علم و کلام)، بحر المناقب، حاشیه بر شرح تجرید، رساله خراجیه، زبده البیان فی آیات الاحکام، مقاله فی الامر بالشی (در علم اصول)، مناسک حج (فارسی)، مجمع الفایده والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان. این کتاب یکی از مشهورترین و عمیق ترین دایره المعارف های فقه استدلالی و یکی از مصادر و منابع گران سنگ فقه جعفری است که همواره مورد توجه مجتهدان بوده است.

در زمینه فقه، کلام و عقاید از او به یادگار مانده است. مقدس اردبیلی پس از شهید ثانی مرجعیت و ریاست تامه شیعه را در نجف بر عهده داشت. او از جمله آن عالمانی است که مورد تجلیل فراوان علما و فقها قرار گرفته است. سرانجام ماه رجب سال ۹۳۳ قمری فرا رسید. محقق اردبیلی پس از عمری تلاش و کوشش خستگی ناپذیر در راه دین و شریعت جاودانی اسلام در نجف اشرف از دنیا رفت و پیکر مطهر مقدس اردبیلی را شیعیان و دوستانش در حرم مطهر حضرت علی (ع) به خاک سپردند. شاگردان مقدس اردبیلی عبارت از: شیخ حسن، سید محمد، میر فیض الله تفرشی، عنایت کوهپایه ای، ملا عبدالله شوشتری بود. محقق اردبیلی علاوه بر تدریس، کتابهای گران بهایی نیز در موضوعات کلام، فقه، اصول، سیره اهل بیت علیهم السلام و عقاید تألیف کرده است که برخی از آنها اثری در دست نیست. برخی معتقداند

منابع: جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم. گلشن ابرار. ج ۱، چ ۳، نشر معروف، قم. شبکه اطلاع رسانی اجتهاد



منوچهر صدوقی سها



فلسفه و تصوف و تاریخ آن، ۶. رساله در برخی از مسائل الهی عام، محمدکاظم عصار، ۷. منتخب معجم الحكماء، مرتضی مدرسی گیلانی، ۸. صوفی صومعه قدس: یادواره مولنا میرزا محمدعلی حکیم شیرازی دارنده لطایف العرفان، ۹. الحاوی علی رسائل جمه مفرده فی الفحص عن انیه التفسیر و التاویل و مائیتهما باقسامها و ما یتعلق بهما من المحکم و المتشابه و الظهر و البطن و غیره، منوچهر صدوقی سها (مقدمه)، ۱۰. تفاسیر عقلیه لفلاسفه الهیین، منوچهر صدوقی سها، تهران: حکمت، ۱۳۸۹، ۱۱. «مقدمه قیصری بر فصوص الحکم»، محیالدین عربی، منوچهر صدوقی سها (مترجم)، ۱۲. ماللهند، ابوریحان بیرونی، منوچهر صدوقی سها (مترجم)، ۱۳. دو رساله در تاریخ تصوف جدید ایران: تاریخ انشعابات متاخره (سلسله نعمت اللهیة) و ترجمه حال کیوان قزوینی، تهران: پازنگ، ۱۳۷۰، ۱۴. پاتانجلی، ریخته خامه ابوریحان بیرونی، بر پایه طبع هلموت ریتز و غیره

منبع: ویکی پدیا

در سال ۱۳۲۷ (در تهران خیابان عین الدوله، ایران فعلی، کوجه مهدی پور) به دنیا آمد. نویسنده، پژوهشگر، عرفان پژوه، فیلسوف و حقوق دان ایرانی است. او تحصیلات دانشگاهی اش را در رشته حقوق تا مقطع لیسانس پی گرفت. بعد از آن تحصیلات خود را در حوزه علمیه تا مراحل عالی ادامه داد و هم اکنون علاوه بر وکالت دادگستری، در برخی دانشگاه های کشور و همچنین موسسه حکمت و فلسفه به تدریس می پردازد. او داماد محمد تقی جعفری است.

آثار او عبارت است از: ۱. تحریر ثانی تاریخ حکماء و عرفای متأخر، ۲. التفسیر المنتسب الی مولنا ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع)، ۳. شطری از اوائل امور عامه شرح منظومه حکمت سبزواری، حسن وحید دستگردی، جهان گیر قشقایی، منوچهر صدوقی سها، (گردآورنده)، ۴. شرح جدید منظومه سبزواری، ۵. فوائد در عرفان و



ابوالحسن مشکینی (آیت الله مشکینی)



استاد معروف حوزه علمیه نجف اشرف، آیت الله میرزا ابوالحسن مشکینی، نام خانوادگی ایشان در برخی کتابها به صورت «مشکینی اردبیلی نجفی»، «مشکینی نجفی»، «آذربایجانی مشکینی»، «اردبیلی مشکینی آذربایجانی» و «اردبیلی نجفی» آمده است. وی فرزند عبدالحسین در سال ۱۳۰۵ قمری «تولد ایشان در سال ۳۰۶ قمری نیز ذکر شده است». از توابع مشگین شهر در روستای احمدآباد دیده به جهان گشود. ایشان پس از سپری کردن دوران کودکی، خواندن و نوشتن را در روستای «احمدآباد» یا

شاگردان درس خوان زیادی را به محفل فقهی و اصولی وی کشانید بزرگانی چون نجفی مرعشی از شاگردان وی است. و در نهایت جسم پاکش در شهر مقدس نجف اشرف جمادی الثانی ۱۳۵۸ قمری در کاظمین زندگی را بدرود حیات گفت. از وی فرزندان فقیه و وراسته دو پسر بنامهای شیخ علی و محمد به یادگار مانده است. نام برخی از شاگردان ایشان عبارتند از: سید ابوالفضل خسروشاهی، سید احمد روحانی قمی، سید جعفر مرعشی شوشتری، سید محمد صادق بحر العلوم، سید شهاب الدین مرعشی نجفی، سید محمد صادق لواسانی، سید هادی حسینی تبریزی، میرزا رحیم سامت، سیدمرتضی فیروزآبادی، شیخ علی محدث-زاده قمی، سید عبدالحسین خردمند تهرانی. آثار او همچنین عبارتند از: الفوائد الرجالیه، مناسک الحج، حاشیه علی الطهارت (شیخ انصاری)، حاشیه علی المکاسب، حاشیه علی شرح المنظومه السبزواری، کتاب الصلاه (سه جلدبزرگ)، کتاب الطهاره، رساله فی الکر، رساله فی المعنی الحرفی، رساله فی الترتب، حاشیه علی کفایه الاصول.

منابع: www.nbo.ir

عنوان مقاله: ستاره سبلان، پایگاه اطلاع رسانی فرهیختگان، تمدن شیعه،

«احمدیگلو» فراگرفت بعد از آن راهی حوزه علمیه ی اردبیل برای فراگیری علوم اسلامی گردید. و در طول شش سال دروس فارغ گردید و سپس به فعالیت های علمی پرداخت. بعد از آن در اواخر سال ۱۳۲۸ قمری بهره مندی از علم و دانش علمای بزرگ اسلام در حوزه علمیه نجف عازم آن شهر شد. و در محضر عالم بزرگ و مدرس معروف اصولی آیت الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و آیت الله ملا فتح الله شیخ الشریعه اصفهانی زانوی ادب بر زمین زد و نزدیک یک سال از محضر آخوند خراسانی استفاده کرد. و در جلسات درسی آیت الله آخوند ملا علی قوچانی در مدت هشت سال از محضر آن عالم بهره برد و در نزد آیت الله سید کاظم نیز حاضر گشت. پس از آن، در اول سال ۱۳۳۷ قمری به کربلای معلی رفت و در خدمت آیت الله میرزا تقی شیرازی معروف به «میرزای دوم» به تحصیل پرداخت. پس از ارتحال استادش در سال ۱۳۳۸ قمری و اقامت یک ساله در حوزه علمیه کربلا، به حوزه نجف بازگشت و خود یکی از علمای برجسته آن حوزه شد و به تدریس و تربیت شاگردان پرداخت و شخصیت های بزرگی را تحویل جهان اسلام داد. آیت الله مشکینی به پیروی از سیره ی علمی علما و دانشمندان حوزه های علمیه ی عتبات عالیات، همزمان با تحصیل در حوزه ی علمیه ی نجف اشرف، و بویژه پس از مراجعت از کربلای معلی، به تدریس آموخته های خود پرداخت. تسلط علمی فوق العاده وی بر متون حوزوی، بیان رسا شیوا، استدلال های منطقی تر مباحث درسی، فضلا و



او در رثای وی قصیده‌ای به زبان عربی سروده است. آثار وی عبارتند از: ۱. موجز، در منطق که سیف‌الدین عیسی بن داوود مناطقی آن را شرح کرده است، ۲. جمل، در منطق، که محمد بن مرزوق تلمسانی آن را به نظر آورده است، ۳. کشف الاسرار عن غوامض الافکار فی المنطق، که کاتبی قزوینی شرح مبسوطی بر آن نوشته و در مقدمه آن می‌گوید: «کتاب موسوم به کشف الاسرار فی المنطق... منسوب به امام علامه... خونجی کتابی است که مشتمل بر مباحث شریف و قواعد لطیف و ضوابط کلی و نکته‌های منطقی، که بیشتر نوشته‌های قوم از آنها خالی است...»، ۴. ادوار الحمیات، ۵. شرح کلیات قانون ابن سینا که یکی از تصنیف‌های معتبر خونجی است و نسخه‌های از این شرح که در سال ۶۷۱ هجری کتابت شده که در کتابخانه ملی پاریس موجود است، ۶. شرح بر کتاب نبض شیخ رئیس ابوعلی سینا، این رساله ضمیمه شرح بر کلیات در ۳۵۰ کتابخانه پاریس موجود است، ۷. مقاله فی الحدود و الرسوم، ابن ابی صبیعه نام این مقاله را فی الخدور و الدورم یادداشت کرده است.

منبع: دانشمندان ایرانی از کهن‌ترین زمان تاریخی تا پایان دوره قاجار جلد: ۱، نویسنده: حقیقت، عبد الرفیع، ناشر: کومش نشر ۱۳۸۹

افضل الدين ابو عبدالله محمد پسر نام آور، پسر عبدالملک خونجی از حکیمان نامی قرن هفتم هجری است. وی در سال ۵۹۰ هجری در خونج از نواحی خلخال بدنیا آمد و پس از فرا گرفتن دانش در شهرهای ایران رهسپار مصر گردید، و در آنجا به تکمیل و نشر علوم پرداخت، و مورد توجه و احترام واقع شد خونجی مذهب شافعی داشته، او در طب و سایر علوم اسلامی به ویژه در فقه و حدیث استاد بوده است. به همین جهت در اواخر عمر به مقام قاضی القضاة مصر رسیده، و زندگی محترمانه‌ایی در مصر داشته است. ابن ابی اصیبعه یکی از شاگردان خونجی می‌گوید: «او یگانه زمان خویش است و در علوم حکمی و شرعی کمتر نظیر او می‌توان یافت و من در سال ۶۳۲ هجری در قاهره به خدمت او رسیدم، او در دانش‌های متداول زمان ما در نهایت دانشمندی است و برخی از کلیات قانون ابن سینا را نزد وی خواندم» ملاصدرای شیرازی فیلسوف نامی ایرانی در قرن یازدهم در تألیفات خود به اقوال خونجی استناد جسته و این دلیل دیگری بر علو مقام علمی افضل‌الدین خونجی می‌باشد. این دانشمند ایرانی روز پنجم رمضان سال ۶۴۶ هجری زندگی را بدرود گفته و در قراهه قاهره به خاک سپرده شده است. عز‌الدین محمد اربلی یکی از شاگردان



اشعاری از حکیم اردبیلی:
عارف، سخن از پیر نهان نتواند *** و اصل صفت وصل بیان نتواند
چون قطره پیوسته به دریا گم شد *** گم گشته زگم کرده نشان نتواند

منبع: سایت آفتاب

تولد و وفات وی در سال یازدهم قمری است که شهرت علمی و فرهنگی وی بخاطر حکیم و عارف و شاعر بودنش است و از شعرا و فضلاي معروف اردبیل بوده است. صائب تبریزی (م ۱۰۸۰_۱۰۸۶ ق) با او ملاقات کرده است و چهارده بیت از اشعار "بیاض" آورده است.

آیت الله سید عقیل آیاتی



اقامه الدلالات فی مضالہ الکالات، کتابی در طب (مشمتمل بر چگونگی درمان امراض)، کتابی در لغات زبان فرانسه و دیگر آثاری که از او به یادگار مانده است.

منبع: سایت تبیان اردبیل

حضرت آیت الله سید عقیل آیاتی مشهور به یدالمحققین خلخالی از فقهای عالی مقام و علما هنرمند خلخال می باشد. به احتمالی پس از سال ۱۲۸۰ هجری قمری ۱۳۴۲ شمسی به دنیا آمده است و مقدمات و بخشی از علوم حوزوی را از روحانیون آن شهر فرا گرفت و سپس عازم حوزه علمی اصفهان شد و از محضر میرزا ابوالمعالی کلباسی و دیگر اساتید آن حوزه بهره برد. پس از آن جهت تکمیل معلومات خود به حوزه علمی نجف رفت و در حلقه درس بزرگان علمی نجف از جمله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی درآمد و از ایشان گواهی اجتهاد را دریافت کرد. هر مدت اقامت سید در نجف و اصفهان مشخص نیست ما عظمت علمی و تبحر وی در علوم مختلف اعم از فقه، اصول، فلسفه، کلام، طب، ریاضیات و حتی زبان فرانسه، نشان از بهره‌وری آن بزرگوار از اساتید متعدد و بنام دارد. وی پس از دستیابی به کمالات علمی و معنوی به خلخال بازگشت و به تدریس و تبلیغ و پند و ارشاد و اجرای احکام شرعی پرداخت. ایشان در سال ۱۳۷۰ قمری ۱۳۲۹ شمسی در خلخال وفات یافت و پیکر پاکش در جوار امامزاده سید دانیال به خاک سپرده شده است. آثار ایشان عبارتند از: حاشیه بر رسائل شیخ انصاری، حاشیه بر اسفار اربعه ملاصدرا، حاشیه بر قاموس، الدار المنصور فی خلاف المشهور، المختصر الموسوم بجواهر الاصول المحتوی علی الاختراع الجدید، نقشه الناقر علی قریبه الناسور، تعلیقه بر قوانین الاصول،

شیخ صدرالدین موسی

شیعه گرید. پس از او پسرش خواجه علی سیاهپوش سرپرستی خانقاه صفوی را بر عهده گرفت. شیخ صدرالدین نیز همانند پدرش راه و روش ساده‌زیستی را در پیش گرفت و بیش از پیش بر هواخواهان صفوی افزود.

منبع: ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

وی در سال ۷۰۴ قمری به دنیا آمد و در سال ۷۶۹ خورشیدی برابر با ۷۹۳ قمری از دنیا رفته است. شیخ صدرالدین موسی پسر شیخ صفی‌الدین اردبیلی و جانشین او بود. وی پس از پدرش شیخ صفی‌الدین مرشد و خانقاه صفوی در اردبیل شد. گروهی وی را نخستین شیخ صفوی می‌دانند، که از تسنن شافعی به



الهی اردبیلی

به تدریس پرداخت. الهی در این دوران به عنوان استاد علوم عقلی و نقلی شهره عام و خاص شد. و اولین کسی است که معارف جعفری را به فارسی ترجمه کرده است. الهی تا آخر عمر در اردبیل زندگی کرد و در آنجا درگذشت، جسدش در روضه شیخ صفی الدین اردبیلی دفن گردید. او به زبان های ترکی، فارسی و عربی تسلط کافی داشت. آثار وی عبارتند از: شرح گلشن راز، تفسیر قرآن به عربی و فارسی، منهج الفصاحه فی شرح نهج البلاغه، امامت، تاج المناقب فی فضائل الائمه الاثني عشر، رساله در فراست، خلاصه الفقه، ترجمه مهج الدعوات و منهج العنايات

منبع: ویکی پدیا، دانشنامه، آزاد

جلال الدین حسین بن شرف الدین عبدالحق اردبیلی متخلص به الهی، شاعر، متصوف، متکلم، فقیه و ریاضی دان بزرگ اسلامی در دهه هشتم و نهم قمری در اردبیل متولد شد. دوران کودکی و جوانی را در زادگاهش اردبیل سپری کرد. در دوران جوانی علوم شرعی را آموخت. در روضه شیخ صفی الدین اردبیلی به سلوک اهتمام ورزید. برای تحصیل علوم به هرات مسافرت کرد، در آنجا به آموختن تفسیر و حدیث پرداخت. الهی پس از سال ۸۹۹ قمری شرح و اشکال التاسیس و تلخیص تحریر اقلیدس را آموخت. الهی در سال ۹۰۲ قمری هرات را به مقصد اردبیل ترک کرد و در اردبیل، به عنوان خادم روضه شیخ صفی الدین منصوب، و در آنجا

محمد صالح خلخالی

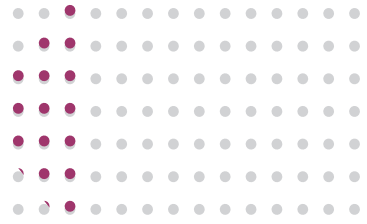
متعالیه نوشته شده است، به مشرب فکری عرفا نزدیک تر است، حاشیه بر الحکمه الصادقیه: الحکمه الصادقیه از تقریرات درس حکمت محمد صادق اردستانی در اصفهان است که حمزه گیلانی (متوفی ۱۱۳۴) آن را جمع آوری کرده و ملا اسماعیل خواجویی (متوفی ۱۱۷۳) علاوه بر پانویس و تکمیل آن، مقدمه ای بر آن نوشته است، شرح حدیث عالم علوی: حدیث عالم علوی منسوب به علی (ع) است. این شرح گزارشی عرفانی_فلسفی از حدیث مذکور است. او شرح عبدالرحیم دماوندی را بر این حدیث، شرح قوی ای ندانسته، از این رو خود اقدام به شرح آن کرده است، الابانه-المرضیه، التأملات العشره

منبع: دانشنامه جهان اسلام

محمد صالح خلخالی (۱۱۷۵_۱۰۹۵ق) فرزند محمد سعید، از دانشمندان شیعی قرن دوازدهم در حوزه فقه، حکمت، و عرفان است. و اهل خلخال بوده و قبرش نیز در آنجاست. در تذکره ها، تاریخ ولادتش حدود ۱۰۹۵ ذکر شده است. درباره تاریخ وفات ملا محمد صالح تردید است. در برخی منابع تاریخ درگذشت وی حدود سال ۱۱۳۴ ذکر شده اما در بیشتر منابع ۱۱۷۵ آمده است. شاگرد محمد صادق اردستانی و سید صالح ساگرد میرزا ابوالحسن جلوه (درگذشت ۱۳۱۴ق) بوده است. تألیفات وی عبارتند از: شرح قصیده یائیه میرفندرسکی: به زبان فارسی. به نظر می رسد، شرح ملا محمد بر این قصیده مهمترین اثرش باشد. شرح ملا محمد بر خلاف دو شرح دیگر، که به سبک فلسفه ملاصدرا و نزدیک به حکمت



شیخ صفی الدین اردبیلی



بود و دختر او فاطمه خاتون را نیز به همسری انتخاب کرده بود. زهد و ساده زیستی اش با وجود دارايش در آن زمان نامور بود. شیوه زندگی او و نام آوری خانقاهش برای او و فرزندانش پیروانی از شام و ترکیه و ایران فراهم ساخت. پس از او پسرش صدرالدین موسی جای پدر را گرفت. صفی الدین به سبب کثرت ریاضت و مخصوصا به جهت افراط در روزه، در اواخر عمر تدریجا ضعیف و مکرر بیمار شد و در پایان عمر به کلی از غذا خوردن افتاد. با این حال تا ممکن بود در ادای وظایف شرعی کوتاهی نمی کرد. بعلاوه خانقاه او محل اطعام فقرا و مسکینان بود و به همین نکته دستگاه او همچنان محل محتاجان و درویشان بود. در آخرین روزهای بیماری، در اثر ضعف شدید، از سخن گفتن افتاد. فقط آهسته قرآن می خواند و آخرین سخنش این بود: «صلو علیه و سلمو تسلیما». روز دوشنبه دوازدهم محرم سال ۷۳۵ قمری، در سن ۷۵ سالگی وفات یافت و روز بعد به وقت نماز ظهر، و در مجاورت خلوت خانقاه خویش دفن شد. بیشتر مورخان، اجداد وی را سنی شافعی مذهب و از بنی هاشم مهاجر از حجاز به کردستان ایران دانسته اند دکتر عبدالحسین زرین کوب محقق و مورخ فقیه هم، در کتاب مشهورش «جستجو در تصوف ایران» با استناد به منابع تاریخی متعدد و گوناگون، وی را سنی مذهب می داند.

منبع: ویکی پدیا

شیخ صفی الدین ابوالفتح اسحاق اردبیلی متولد (۶۳۱_۷۱۳ خورشیدی برابر ۷۳۵-۶۵۰ قمری) جد بزرگ دودمان صفویان ایران است. و نیز هشتمین نسل از تبار فیروزشاه زرین کلاه بود. که در منطقه مغان مقیم شده بود. شیخ صفی الدین اشعاری به زبان آذری در کتاب صفوه الصفا و سلسله النسب سروده است. دودمان صفوی نام خویش را از ایشان گرفته است. ایشان پایه گذار خانقاه صفوی در اردبیل بود. پدر و اجداد وی در قریه کلخوران اردبیل کشاورزی می کردند و پیشینیان او از قریه رنگین گیلان به اسفرنجان در نزدیکی اردبیل آمده بودند. پدرش امین الدین جبرئیل نام داشت. صفی الدین در سال ۶۵۰ قمری در محیط انزوای خانواده و در صفای زندگی روستایی دیده به جهان گشود. و در عین حال اشتغال به مقدمات علوم رسمی، تمایلی به زهد و ریاضیات یافت. و به روزه داری و شب زنده داری پرداخت. از قول مولف «عالم آرای عباسی» برمی آید ایشان «مدتی هم به اکتساب فضایل و کمالات صوری پرداخت» و این کمالات لامحاله، آن اندازه بود که قرآن را حفظ کرد، چنان که از لغات عربی و فارسی و ترکی و مغولی هم بهره مند شد و به قول مولف «روضات الجنان» از اشعار و نکات و لطایف نیز بهره برد. شیخ صفی در زمان خویش مورد بزرگداشت مردم بود و مردم آن سامان او را به نام پیرو رهنما پذیرفته بودند. از او دیوانی به زبان آذری در دست داشت. شیخ هم زمان با الجایتو ایلخان مغول می زیست. شیخ صفی بیشتر پیرو شیخ زاهد گیلانی





علی اصغر حلبی

می توان به ترجمه تفسیر کبیر فخر رازی اشاره نمود. وی در ادامه فعالیت های خود تصمیم به ترجمه قرآن مجید به زبان فارسی می گیرد و مدتی از فعالیت های خود را در این زمینه متمرکز می شود تا اینکه موفق می شود ترجمه قرآن را به پایان برساند. وی با توجه به قواعد ترجمه و ادبیات عربی و نیز از آنجا که متون عربی را به فارسی ترجمه کرده و آشنایی نسبی که از لغات عربی داشته است توانسته ترجمه ای را ارائه دهد که اشکالات کمتری داشته باشد و از طرف دیگر با استفاده از جملات ساده و روان، به ترجمه خود سادگی و روانی مورد نیاز را ببخشد تا مورد استفاده عموم قرار بگیرد.

منبع: ویکی فقه

ایشان فارغ التحصیل رشته فلسفه در مقطع دکترا از دانشگاه ادیتبورگ انگلستان و مترجم قرآن کریم می باشد. که در سال ۱۳۲۳ در شهرستان اردبیل متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همراه با مقدمات علوم عربی همچون فقه، اصول، فلسفه، منطق را در مدارس همان شهر آموخته است. پس از آن وارد دانشگاه شده و لیسانس فلسفه را از دانشگاه تهران دریافت کرده است. وی در سال ۱۳۵۳ برای تکمیل تحصیلات خود به کشور انگلستان مسافرت کرد، و در رشته فلسفه در دانشگاه ادیتبورگ، دکترای فلسفه و فرهنگ اسلامی را اخذ کرد. آثار او عبارتند از: معجزه ایرانی بودن (۲ جلد)، آشنایی با علوم قرآن، تاثیر قرآن و حدیث در ادب فارسی، و از جمله فعالیت های وی ترجمه متون می باشد که در این زمینه

خواجه علی سیاهپوش

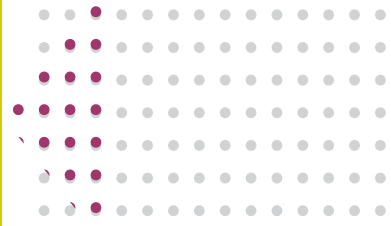
او رهاننده چند قبیله تاتار شام از دست تیمور بود که در آینده قزلباش خوانده شدند. البته برخی نیز برخورد تیمور و خواجه را رد کردند. پس از خواجه پسرش شیخ ابراهیم به جانشینی اش رسید. خواجه علی پدر بزرگ شاه اسماعیل صفوی مؤسس مذهب شیعه می باشد

منبع: ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

مرگ وی در سال ۸۰۵ خورشیدی برابر با ۸۳۰ قمری و ۱۴۲۶ میلادی است، پسر شیخ صدرالدین موسی و نوه شیخ صفی الدین اردبیلی بود. او پس از پدر به سرپرستی خانقاه صفوی در اردبیل رسید و در زمان تیمور لنگ زندگی می کرد و از برخورد میان این دو و پیش بینی های خواجه علی در آینده و جهانگیری تیمور لنگ داستان هایی آمده است. بر پایه یکی از این داستان ها



مصطفی نورانی



سلف درباره علم اخترشناسی نیز کتاب نوشته و نظر داده‌اند و جالب اینجاست در علم طب نیز به سرآمد رسیده بودند که نظریات ایشان در طب اسلامی و حمایت از آن شاهد بر مدعای ماست که کتاب دائرة المعارف بزرگ طب اسلامی ایشان که مطالب بکر موجود در آن حاکی از قدرت علمی معظم له در طب سنتی اسلامی و مدرن را می‌رساند دیدگاه ما را ثابت می‌کند. از این کتاب در دانشگاه‌ها و مراکز علمی اروپا و آمریکا بعنوان منابع استفاده نموده‌اند. این کتاب نشان می‌دهد که در دوران معاصر از میان سایر بزرگان، شخصی در حد ایشان در این علم به تبحر دست نیافته است بطوری که مرحوم حضرت آیت الله العظمی علامه مرعشی نجفی با اشک شوق از علامه نورانی تقدیر می‌کنند و اظهار می‌نمایند کاری که ما قصدان را داشتیم شما آنرا به اتمام رسانده‌اید. نکته‌ای که قابل توجه اهل علم است الهی و ماورایی بودن مطالب طبی هست که بواسطه شخصی به نام حکیم اسفندیاری که از جانب حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به نزد ایشان آمده بودند به ایشان ارائه شده است و در کتاب به رشته تحریر درآمده. مرحوم علامه نورانی اظهار می‌کردند آن شخص دو سال در محضرشان می‌ماند و مطالب طبی را به ارمغان می‌گذارد. امید است اهل علم پیشرو اهداف مرحوم علامه نورانی باشند و سرانجام آن علامه مجاهد در سال ۱۳۸۲ به دیار باقی شتافتند و در قبرستان شیخان قم به خاک سپرده شدند. روحش شاد و یادش گرامی. بعضی از آثار و تالیفات ایشان از این قرار است:

۱. کتاب العقد و الحل درباره صیغ عقود و بحث متعه از نظر عامه و خاصه و در سال ۱۳۷۹ به طبع رسیده است. ۲. کتاب در پیرامون مطالب مشکله مکاسب شیخ انصاری که جلد اول آن در سال ۱۳۸۲ ق چاپ شده و جلد دوم در سال ۱۳۹۳ ق به طبع رسیده و جلد سوم آماده طبع است. ۳. بررسی عقاید در پاسخ بعضی از شبهات که در سال ۱۳۸۶ ق منتشر گردیده است. ۴. تلخیص صرف به نام قواعد الصرف که نیز در سال ۱۳۹۰ چاپ شده است. ۵. خلاصه اقوال علماء در اصول دو جلد. ۶. قوانین اسلام درباره علل کیفر محرمات دو جلد که جلد اول آن در محرمات اخلاقی است و در سال ۱۳۹۰ و جلد دوم در سال ۱۳۹۲ به طبع رسیده است. ۷. کتب دیگر درباره فحشا و زناشویی‌های ناصحیح. ۸. تفسیر قرآن. ۹. قواعد الفقه. ۱۰. آیات الاحکام. ۱۱. مناسک حج و اسرار آن. ۱۲. ندای شرق.

منبع: سایت راسخون

ملیت: ایرانی قرن: ۱۴ منبع: گنجینه دانشمندان (جلد دوم) حضرت آیت الله العظمی علامه ذوالمعارف حاج شیخ مصطفی نورانی در سال ۱۳۰۵ ه. ش برابر با ۱۳۴۴ ه. ق در بیت علم و فضیلت در یکی از روستاهای اردبیل، دیده به جهان گشود. پدرش، میرزا شکرالله نورانی، عالمی بزرگ و فاضلی وارسته بود. مصطفی در دوران کودکی، پدر خویش را از دست داد و وظیفه تربیت و تعلیم او بر دوش برادر دانشمندش، میرزا عیسی نورانی افتاد. او تحصیلات خویش را با فراگیری قرآن آغاز کرد و اندکی از دروس مقدماتی (صرف و نحو) را نزد پدر بزرگوارش فراگرفت. وی پس از درگذشت پدر، با کمک برادر خویش به ادامه تحصیل در علوم حوزوی همت گماشت. پس از مدتی به اردبیل رفت و تحصیلات خود را در محضر علمای آن دیار پی گرفت. تحصیل او در اردبیل با هجوم گسترده اندیشه‌های کمونیستی همزمان بود. با این حال، وی دروس خویش را با اراده و صفا پذیرد خواند. وی افزون بر تحصیل، به تدریس دروس سپری شده پرداخت. آیت الله نورانی برای فراگیری سطوح عالی حوزه، در سال ۱۳۲۷ ه. ش به قم هجرت کرد و از محضر آیات عظام: سید صدرالدین صدر، سید محمدتقی خوانساری، سید محمدحجت، سید حسین بروجرودی و امام خمینی بهره برد. حضور وی در قم و شرکت در دروس بزرگان حوزه سبب شد به نگارش دروس گوناگون حوزوی روی آورد که در این راه، دشواری بسیاری را متحمل گشت. این فقیه سترگ در سال ۱۳۳۳ ه. ش برای تکمیل دروس حوزوی راهی نجف اشرف گردید و از خرمن دانش آیات عظام: سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خویی، سید محمد شاهرودی، سید عبدالهادی شیرازی و میرزای اصطهباناتی خوشه چید و در سال ۱۳۴۵ ه. ش به قم بازگشت و افزون بر بهره‌گیری از محضر آیات عظام قم، به تدریس، پژوهش و نگارش پرداخت و بعد از تاسیس موسسه مکتب اهل بیت مشمول تالیف کتب شدند. علامه نورانی در همه زمینه‌های علمی من جمله ریاضی، فیزیک، نجوم، فلسفه، منطق، رجال، درایه، هندسه، علم انساب، منابع دریایی، علم قرابادین دائرة المعارف بزرگ طب اسلامی، فقه اسلامی، روانشناسی، جامعه‌شناسی، زیست، شیمی، تاریخ و... کتاب نوشتند و در همه آنها به درجه استادی نائل آمدند و به ۵ زبان دنیا نیز مسلط بودند که به زبان انگلیسی نیز شعر سروده بودند. علامه نورانی مناظرات علمی با اهل تسنن و سایر مذاهب نیز داشته‌اند و نکته قابل توجه از حیث علمی ایشان مسلط بودن به تمام علوم رایج می‌باشد که حتی همانند علمای



صدر الممالک اردبیلی

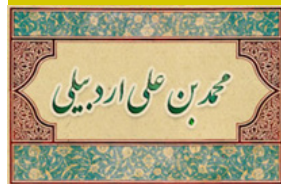
وقتی محمد میرزا به سلطنت رسید از معلم خویش دعوت کرد تا صدارت دولت او را بپذیرد اما او امتناع کرد و عمر خویش را در تعلیم و تربیت دانش پژوهان و راه جویان سپری نمود. وی در سال ۱۲۷۱ خورشیدی در بازگشت از کربلا در کرمانشاه درگذشت. کالبد او را به کربلا برگردانیدند و در آن مکان به خاک سپردند. یکی از آثار وی عبارت است از:

دیوان اشعار صدر الممالک اردبیلی

منابع:

اردبیلی، صدر الممالک. دیوان صدر الممالک اردبیلی. تهران. میرزا نصرالله اردبیلی (صدر الممالک). علی مکارمی نیا، ۲۲ دی ۱۳۹۱.

نصرالله صدر الممالک اردبیلی در عرفان ملقب به نصرتعلی یکی از عارفان و شاعران فارسی سرای اردبیلی و همچنین ترکی سرای ایران در سده سیزدهم هجری بوده است. ایشان در زمان حسین علی شاه اصفهانی زندگانی کرد. صدر الممالک تحصیلات ابتدایی خود را از کلخوران شروع کرد و سپس برای تحصیل دانش به اصفهان مهاجرت نموده و به عنوان شاگرد قطب الموحدين علوم عقلی و نقلی را فراگرفت. سپس به عراق و فارس و کرمان و آذربایجان و خراسان مسافرت نمود. بعد از کسب فضایل علمی و معنوی به وطن خود بازگشت. عباس میرزا نایب السلطنه ی فتحعلی شاه قاجار او را به آموزگاری فرزندش محمد میرزا برگزید.



محمد بن علی اردبیلی

کند، زیرا به سبب ناشناخته بودن گروهی از روایان حدیث، شماری از احادیث، غیر قابل اعتماد می نمودند. وی برای برطرف کردن ناآگاهی های علما از احوال روایان، کتب اربعه حدیثی شعیبه و نیز «الفهرست» منتجب الدین و همچنین شیخ صدوق و شیخ طوسی را مورد بررسی قرار داده است. اردبیلی، تالیف کتاب خود را در ۱۹ ربیع الاول ۱۱۰۰ به پایان رسانید. او این اثر را در مدت ۲۵ سال تالیف کرده بود. اردبیلی کتاب دیگری نیز در رجال با عنوان «تصحیح الاسانید» نوشته بود که خلاصه ای از آن را در انتهای کتاب جامع الرواه خود آورده است.

منابع:

نرم افزار دروس حوزوی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

محمد بن علی اردبیلی، رجال شناس شهیر اردبیلی در سال ۱۰۱۱ هجری قمری دیده به جهان گشود. وی اهل اردبیل بود ولی خود در نجف و کربلا اقامت داشت. مهم ترین استاد وی، جعفر بن ابراهیم کمره ای است که به گفته خود او، بر حدیث، تفسیر، فقه و اصول، کلام و حکمت آگاه بوده و اردبیلی در تمامی این علوم، از او بهره برده است. از دیگر استادان وی، محمد علی بن احمد بن حسین استرآبادی رامی-توان نام برد. علامه مجلسی نیز از مشایخ اوست. اهمیت محمد بن علی اردبیلی به سبب تالیف کتاب «جامع الرواه» در موضوع رجال امامیه است. وی در مقدمه کتاب خود، کوشیده است که احوال روایان را بر اساس شناخت طبقه روایی هر یک از آنان بررسی

ابن بزاز اردبیلی

تالیف این کتاب ۲۴ سال بعد از وفات شیخ صفی الدین اردبیلی می‌باشد. تالیف دیگر وی کشف القلوب نام دارد که درباره اعتقادات صوفیان نوشته است.

منبع:

EBN BAZZAZ, Encyclopedia Iranica مشاهیر اردبیل

ابن بزاز عارف و نویسنده سده هشتم است. او در اردبیل به دنیا آمد. اولین کتابش صفوه الصفا نام دارد که سرگذشت شیخ صفی الدین اردبیلی و خانواده اوست. الواهب السیه فی مناقب الصفویه از دیگر آثار او می‌باشد که درباره تاریخ صفوی گری است.

طایر اردبیلی

درآورد. طایر در غزل پیرو صائب تبریزی بوده و گه گاه نیز به سراغ غزلیات حافظ شیرازی رفته است. ایشان در شهر آستارا مدفون شده‌اند.

منبع: دولت آبادی، عزیز. سخنوران آذربایجان. چاپ اول. انتشارات ستوده، ۱۳۷۷

میرزا رحیم مکتبی یا طایر اردبیلی (زاده ۱۲۴۰ هـ. ق در اردبیل) شاعر و عارف ایرانی در سده گذشته بوده است. وی پس از تاسیس مدرسه صادقیه برای تدریس علوم رایج زمان به تدوین کتابی به نام مجمع الفنون اقدام کرد و در این کتاب مطالب درسی رایج را از زبان‌های عربی و فارسی به صورت شعر ترکی



میرزا محسن عماد الفقرا

انوار الولاية، ترجمه فصل الخطاب، تمییز المشرب، تفسیر المشرب، حاشیه بر گلشن راز، مثنوی تذکره السالکین، رساله گمنام، مدایح المرئضویه، مشوف الحقیقه، منظومه فصل الخطاب، رساله‌ای در تصوف.

منابع: دانشنامه تشیع، جلد یک، صفحه ۲۳۹، دولت-آبادی، عزیز. سخنوران آذربایجان. چاپ اول. انتشارات ستوده، ۷۷۳۱. شرح بزرگان اردبیل، مشاهیر اردبیل، وبگاه آفتاب- میرزامحسن حالتی اردبیلی

حاج میرزا محسن فرزند ملا حسنعلی عماد الفقرا، متخلص به حالی از شاعران خوشنویس و صوفی مشرب روزگار خویش است که تالیفات بسیاری از وی برجا مانده است. وی علاوه بر مقام اجتهاد از مشایخ سلسه ذهبیه بوده است. تالیفات وی عبارتند از: آیات الرجعه، شرح صیغ العقود، رساله افاضه روحیه، آینه بیابان، مثنوی تذکره السالکین، ترجمه غرر الحکم و درر الحکم به شعر، قصیده عشقیه، بصائر الدرجات، ترجمه

کوه سبلان (ساوالان)





دانشگاه
محقق
اردبیلی

ابن عربین علی فلسف

۱۳۹۶